

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

## لغات و املاي سال دهم

ستایش : به نام کردگار

املا	لغت
<p>کردگار- فضل - رحمت- نَظَر- رزاق- زهی- رخسار- فروغ- عجایب</p>	<p>افلاک: جِ فلک، آسمان، چرخ رزاق: روزی دهنده زهی: آفرین فروغ: روشنایی، پرتو فضل: بخشش، کَرَم، نیکویی، دانش کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان</p>

درس اول : چشمه

املا	لغت
<p>غلغله زن- تیزپا- صدف- هدف- معرکه- آغوش- گهرتابناک- برازندگی- نمط- غرور- مبدأ- بحر- سهمگین- نعره- زهره در- یله- هنگامه- ورطه- حادثه- هوای نفس- خصلت- سیراب شایستگی- لیاقت- پیرایه- زیور- تعلل- حیران- غوغا- قفا- مهلکه- هلاکت- رها</p>	<p>برازندگی: شایستگی، لیاقت پیرایه: زیور تعلل: بهانه آوردن، درنگ کردن تیزپا: شتابنده، سریع خیره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده شکن: پیچ و خم زلف غلغله زن: شور و غوغاکنان فرج: گشایش، گشایش در کار و مشکل قفا: پس گردن، پشت گردن، پشت گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل معرکه: میدان جنگ، جای نبرد مفتاح: کلید نادره: بی مانند، بی نظیر نمط: روش، نوع نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است. ورطه: مهلکه، زمین پست، هلاکت هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم یله: رها، آزاد؛ یله دادن: تکیه دادن</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

**درس دوم : از آموختن ننگ مدار**

املا	لغت
<p>میاسا- مستغنی- تیمار- اندوهگین- مُمال- نهاد خویش- ضایع- سزا- خاصه- قرابت- قبیله- حرمت- مولع - رسته- حذر</p>	<p><b>تیمار</b> : غم ، حمایت و نگاهداشت ، توجه <b>تیمار داشتن</b> : غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد ؛ پرستاری و خدمت کردن <b>ضایع</b> : تباه ، تلف <b>عمله</b> : ج عامل ، کارگران ؛ در فارسی امروز کلمه ی عمله ، به صورت مفرد به معن یک تن کارگر زیر دست بنا به کار می رود</p>

**درس سوم : سفر به بصره**

املا	لغت
<p>بصره - برهنگی - عاجز - دیوانگان - ماننده - گهنه - پلاس - حمام - خورجینکی - گرمابه بان - دمکی - بگذار - مکاری - مغربی - ابوالفتح - وسعت - مرمت - رقعہ - عذر - قصور - قیاس - اهلیت - روز سیوم - فاضل - نیکومنظر - متدین - اعراب - قرض - دهاد - حق الحق و اهلہ - انعام - گسیل - فراغ و آسایش - عز و جل - قیم - تازی - عذر - جل جلاله و عم نواله - تعالی - رحیم - بیشه - شوریده - غوک - بهایم - مروت - تسبیح - غفلت - خفته - طاقت - هوش - مدهوش - آلودگی - اصلاح - مردانگی</p>	<p><b>ادیب</b>: با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان <b>أهلیت</b>: شایستگی، لیاقت <b>بهایم</b>: ج بهیمه، چارپایان، ستوران <b>بیشه</b>: جنگل کوچک، نزار <b>تسبیح</b>: خدا را به پاکی یادکردن، سبحان الله گفتن <b>پلاس</b>: جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم کم‌بها <b>تازی</b>: عرب؛ زبان تازی: زبان عربی <b>جَلِّ جَلَّالُه وَّ عَمَّ نَوَّالُه</b>: بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او <b>خورجینک</b>: خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است؛ جامه‌دان. <b>درحال</b>: فوراً ، بی‌درنگ <b>دَلاک</b>: کیسه‌کش حمام، مشت و مال دهنده <b>دین</b>: وام <b>نیکومنظر</b>: زیبارو، خوش‌چهره</p> <p><b>رقعه</b>: نامه <b>رمه</b>: گله <b>شوخ</b>: چرک، آلودگی <b>شوریده</b>: کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف <b>غوک</b>: قورباغه <b>فراغ</b>: آسایش و آرامش، آسودگی <b>فَرَج</b>: گشایش، رهایی <b>قیم</b>: سرپرست، در متن، به معنی کیسه کش حمام آمده است. <b>کرای</b>: کرایه <b>گسیل کردن</b>: روانه کردن، فرستادن کسی به جایی <b>مرمت</b>: اصلاح و رسیدگی <b>مروت</b>: جوانمردی، مردانگی <b>مغربی</b>: متعلق به کشور مغرب (مراکش) <b>مکاری</b>: کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می- دهد یا کرایه می‌کند.</p>

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

## درس پنجم : کلاس نقاشی

املا	لغت
دلخواه - صورتک - اسلیمی - رنا - گوته - بغل - طراحی - خلف صدق نیاکان - هنرور - زندگان - راز - آخره - یال و غارب - گرده - کتف - فرازگله - تمامت - سم - درماندگی - گریزی رندانه - علف - مخصه - رسته - حقیرت - وقب - کنگره - نویسندگان - علم و برپا - خطابه - عالیه خانم - سراغ - وقف - معاشرت - همسایگانه - بیغوله - غنیمت - سراغ - همسایگانه - بیغوله - غنیمت - سراغ - اهل و عیال - بحران بلوغ - مرفه - شندرغاز - صرف و خرج - حقوق - پناهگاه - معشیت - تره بار - بنشن - فراهم - قندهار - بیلاق - تسلا - غم غربت - تلاطم - آدا - سادگی - طمانینه - فراغه - نالیده - شستم خبردارشد - کلفت - قاطر - جغد - بیتابی - سماور - والصافات صفا - متعدد - قوس - آشفتگی - وعظ - زغال	اسلیمی: تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرح‌هایی مرگب از پیچ و خم‌های متعدد که شبهه عناصر طبیعت هستند. آخره: چنبره گردن، قوس زیر گردن بحران: آشفتگی، وضع غیرعادی برخوردن: در میان قرار گرفتن بنشن: خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس بیرنگ: نقشه و طرحی که نقاش به صورت کمرنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می‌کند، طرح اولیه بیغوله: کنج، گوشه‌ای دور از مردم تسلا: آرامش یافتن حقارت: خواری، پستی خطابه: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن خلف صدق: جانشین راستین خیل: گروه، دسته رنا: خوش قد و قامت، زیبا رندانه: زیرکانه شندرغاز: پولی اندک و ناچیز طمانینه: آرامش و قرار عیال: زن و فرزندان ، زن غارب: میان دو کتف فراعنه: ج فرعون، پادشاهان قدیم مصر گله: برآمدگی پشت پای اسب کنگره: مجمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند (کلمه‌ای فرانسوی) گرته‌برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال؛ نسخه‌برداری از روی یک تصویر یا طرح گرده: پشت، بالای کمر مخصه: بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی «گرفتاری» متداول شده است. مرفه: راحت و آسوده مشوش: آشفته و پریشان معاشرت: گفت و شنید، الفت داشتن، رفت و آمد میراب: نگهبان آب، کسی که آب را به خانه‌ها و باغ‌ها تقسیم می‌کند. والصافات صفا: سوگند به فرشتگان صف در صف (آیه ۱، سوره ۳۷) وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم وقفی: منسوب به وقف، وقف: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند.

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

**درس ششم : مهر و وفا**

املا	لغت
<p>مهرورزان - شبرو - زلف - هم            اوت - لعل - عزم صلح - عشرت -            غصه - حقه باز - اسرار حق -            زینهار - سودای - جست - تصور            هوس - راهزن - خوش گذرانی -            جواهر سازی - شهد</p>	<p>سودا: اندیشه، هوس، عشق            معاش: زندگی، زیست، زندگانی کردن            صبا: بادی که از طرف شمال شرقی وزد؛ باد بهاری</p> <p>حَقّه: جعبه، صندوق            حُنْک: خوشا، نیکا            حدیث: ماجرا، روایت، سخن</p>

**درس هفتم : جمال و کمال**

املا	لغت
<p>مَثَل - حیات تن ها - معاملات -            فُرقت و وصلت - محنت - آفت -            بدایت - طرب - زلیخا - حسن            صورت و سیرت - از بهر آن که -            مقابله - لئیمی - عنایت - هلاک            - زیادت - غیب دان - مفتاح -            سودایی - بستان - نعره - نقض            پیمان - حَرَم - سهل - مسلط -            ریحان - عداوت - غنا - فرومایگی</p>	<p>جَبَّار: مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است.            جفا: بی وفایی، ستم            ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو            سودایی: عاشق، شیفته، شیدا            صدیق: بسیار راستگو            طَرَب: شادی            عداوت: دشمنی            غنا: سرود، نغمه، آواز خوانی، دستگاه موسیقی</p> <p>فُرقت: جدایی، دوری            کایدان: ج کاید، حيله گران            کوته نظری: اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن            کید: حيله و فریب            لئیمی: پستی، فرومایگی            محنت: اندوه، ناراحتی            مَلک تعالی: خداوند والامر تبه            نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان            وُصلت: پیوند، پیوستگی</p>

**درس هشتم: پاسداری از حقیقت**

املا	لغت
<p>شفق - فلق - محراب - نماز گزار            رفیع - حضيض - سُخره - غبطه            تراز - عزم - ضامن - رهگذار -            عرش - عمارت کردن            خواجه نظام الملک توسی</p>	<p>تالاب: آبگیر، برکه            تناور: تنومند، فربه، قوی جثه            حضيض: جای پست در زمین یا پایین کوه، فرود            رفیع: بلند مرتفع            سُخره: مسخره کردن، ریشخند            شرف: آبرو، بزرگواری            ضامن: ضمانت کننده، کفیل، به عهده گیرنده غرامت</p> <p>عامل: حاکم، والی            عزم: قصد، اراده            عمارت کردن: بنا کردن، آباد کردن، آبادانی            غبطه: رشک بردن، حال و روز کسی را آرزو داشتن، بی آن که خواهان زوال آن باشیم            فلق: سپیده صبح، فجر            نجابت: اصالت، پاک منشی، بزرگواری</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

**درس نهم: بیداد ظالمان**

املا	لغت
<p>آب آجل - خاص و عام - حلق - بقا - غرث شیران - عوعوسگان - چراغدان - مفتخر - مسعود - طالع - تأثیر - اختران - تیرجور - رمه - سپرده - طبع - متحیر</p>	<p><b>آیت : نشانه</b>  <b>خذلان :</b> درماندگی ، بی بهرگی از یاری  <b>دولت :</b> دارایی ، زمان فرمانروایی  <b>رحمت :</b> مهربانی ، بخشش  <b>طالع :</b> سرنوشت ، بخت  <b>عَلَم کردن :</b> مشهور کردن ، سرشناس کردن  <b>ماسوا :</b> مخفف ماسوی الله ؛ آنچه غیر از خداست ، همه ی مخلوقات  <b>محنت :</b> غم ، اندوه</p>

**درس دهم: دریادلان صف شکن**

املا	لغت
<p>غروب - حاشیه - مشیت - قلب دشمن - تازیدن - مسلح - جلیقه نجات - نخلستان - انتظار - زائر - گذشته ی خویش - وسواس - محاسبه - وصیت نامه - لرزیدن - سگان دار - قایق - واری - طرز - ماسک - به محض شکستن - بی تکلف - متواضع - حمل - راز - خربزه - طلبه - لبنیات - سوله - گردان - آغوش - رعب - وحشت - قوه الهی - تجلی - چنین - غواص - دعای توسل - مرضیه - طویل - فتوحات - همیشگی - تحولات - نسیان و غفلت - جزر و</p>	<p><b>رُعب:</b> ترس، دلهره، هراس  <b>سردمدار:</b> سردسته، رئیس  <b>سکان:</b> ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر  <b>سوله:</b> ساختمان سقفدار فلزی  <b>غنا:</b> توانگری، بی نیازی  <b>مشیت:</b> اراده، خواست خدای تعالی  <b>مُعرف:</b> کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به مجلس وارد می شوند، معرفی می کند، شناساننده  <b>معرکه:</b> میدان جنگ  <b>مقریان:</b> ج مقری، کسی که آیات قرآن را به آواز خواند، قرآن خوان  <b>نسیان:</b> فراموشی</p> <p><b>اجابت کردن:</b> پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن  <b>استدعا:</b> درخواست کردن، خواهش کردن  <b>أسوه:</b> پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی  <b>باری تعالی:</b> خداوند بزرگ  <b>تجلی:</b> آشکارشدن، جلوه کردن  <b>تکلف:</b> رنج برخورد نهادن، خودنمایی و تجمل، بی تکلف: بی ریا، صمیمی  <b>جُنود:</b> ج جند، لشکریان، سپاهیان  <b>حنین:</b> نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد.  <b>خانقاه:</b> محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند.</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

<p>خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن</p> <p>نُفوس: ج نفس، مجازاً انسان‌ها، موجودات زنده وسواس: دو دلی</p>	<p>مد - خور - نفوس - تلافی - معرکه - مجاهدان - هراس - رحمت - هدیه - جبهه - اسوه - تمثیل - آستین - مردانگی - تنها گذاشتن - بولدورزچی - جهاد - تفهیم - اُنس - مظهر - فقر - غنا - مراتب قُرب - عَلم داران - تحوّل - شهر طوس - استدعا - خانقاه - مُقربان - معرف - مهیا - قرآن خوان - دلهره - هراس -</p>
---	---

### درس یازدهم: خاک آزادگان

املا	لغت
<p>خُصم - میهن - تجلی - تسلیم - سازش - شعله - افسرده - افروزد - توسن - آزادگان - جام توحید - تیغ - تقریظ - ذخیره عظیم - مجرومان - فوریت - اورژانس - قیچی - شست و شو - غلغله - ازدحام - زوزه - حمله هوایی - گورستان - اجساد - ترجیح - رها - سینه خیز - مهیب - متوقف - قنطاق - کمینگاه - مقنعه - آستر - زیرکانه - مهره های مهم نظامی - بُنات الخمینی - هلال احمر - غرورت - جسارت - جرئت - مبهم - بعثی - هجوم - قامت - محاسن - فضله - بع بع - جبهه - همهمه - سراسیمه - مطلع - مصلحت - تنومه - معیار - حَرَس الخمینی - تحمّل - کتک خوری - ضخیم - آستین - ضربات - جذّاب - قاب - جسم تیز - سوزناک - لطیف - حَک -</p>	<p>اُسرا: ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان اُسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد. آرمان: آرزو، عقیده بعث: حزبی سیاسی که صدّام حسین، رئیس جمهور پیشین عراق، رهبری آن را برعهده داشت. بُناتُ الخمینی: دختران امام خمینی(ره) تاوان: زیان یا آسیبی که شخص به خاطر خطاکاری، بی توجهی یا آسیب رساندن به دیگران ببیند. تجلی: جلوه‌گری، پدیدارشدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی تقریظ: ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش آمیز دربارهٔ یک کتاب تکریم: بزرگداشت، گرامیداشت توسن: اسب سرکش، متضاد ارم جسارت: دلیری، بی باکی و گستاخی خُصم: دشمن زُبر: بالا، فوق، مقابل پایین طاقت فرسا: خسته کننده فراق: دوری، جدایی گُرکس: پرنده‌ای از ردهٔ لاشخورها کِفاف: به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد. گلشن: گلستان، گلزار مَدقُن: جای دفن، گور مصلحت: آنچه که سبب خیر و صلاح اسنان باشد. مَعلول: کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است. معیار: مقیاس، اندازه مگسِل: جدا مشو، رها مکن مِلاک: اصل هرچیز، معیار، ابزار سنجش مَهیب: ترسناک، ترس آور، هولناک وقاحت: بی شرمی، بی حیایی</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

<p>تابوت - هئیت صلیب سرخ - اُسرا - احوال پرسی - توضیح - مطمئن - اسطوره - سراغ - می سپارمت - لعنتی - معلول - سالخورده - فحش - ناسزا - ساختگی - اذیت و آزار - شلاق - وقاحت - حین - قسم - صلیب سرخ - توش و توان - ضربان - خطوط و سطور - متلاطم - سهم - طاقت فرسا - گزیده - کرکس ایثار - حزب - هولناک</p>	<p>توش: توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی هیئت: گروه، دسته، انجمن یا فشار</p>
---	---

**درس دوازدهم : رستم و اشکبوس**

املا	لغت
<p>تورانیان - کیخسرو - می تازد - اشکبوس - طنزگویی - بهرام - تیغ - ساعد - لعل - نعل - ایچ - کاموس - گرز - کوس - رهام - بوق - سپهر - آبنوس - برآهیخت - ستوه - کشانی - فرمانده طوس - باده - کارزار - باده - به زه رزم آزمای - همآورد - عنان - تهمت - پُتک - ترگ - بی بارگی - یکبارگی - سلیح - مزیح - فسوس - برآسایی - لرزان - سندروس - خیره خیر - گزین - الماس - نهاده - عقاب - مَشت - جاه - چاه - مردم آزار - لشکری - ساعد مسکین - ناخن درنده - بازو - زحل - دهل - طبل - چله</p>	<p>آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گرانبهاست. بارگی: اسب، «باره» نیز به همین معنی است. بهرام: سیاره مریخ پُتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب ترگ: کلاه خود تیز: تند و سریع جاه: مقام، درجه خدنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می‌سازند. خُود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می‌گذارند. دَد: جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ زِه: چله کمان، وتر مصادره: توان گرفتن، جریمه کردن</p>
<p>سپردن: طی کردن سُتوه: درمانده و ملول، خسته و آزار سلیح: افزار جنگ، ممال سلاح سَندروس: صمغی زردرنگ عنان: افسار، دهانه کام: مجازاً مراد، آرزو، قصد، نیت کاموس: یکی از فرماندهان زبردست افراسیاب کوس: طبل بزرگ، دهل کیوان: سیاره زحل گبر: نوعی جامه جنگی، خفتان گُرد: دلیر، پهلوان مزیح: ممال مزاح، شوخی هماورد: حریف، رقیب مضرت: زیان، گزند رسیدن</p>	

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

کمان - وتر - حریف - رقیب - خفتان - افسار - دهانه - صمغ
---

**درس سیزدهم : گردآفرید**

املا	لغت
------	-----

<p>پهلوان - حماسه - مرز - گژدهم - سرسختانه - هُجیر - رزمگه - برسان - قیر - درع - ویله - سران - کارآزموده - اوژن - گزید - دُخت - عنان - سنان - تاب - بدخواه - چاره گر - زره - تیغ - تیز - به آورد - سپهبد - اژدها - افسر - آوردگاه - فتراک - نظاره - گرز - سهند - افسون - دوده - زین - شاه ترکان چین - رنجه - هنگامه - خطّه نغز پدram پاک - تابناک - هنر - هژیر - فراز - عزم - نگهبان - لحن - دیهیم - حيله - کارزار - قلعه - حصار - زلف - حلقه - زره - نعره - منصب - رفیع - آستین - غرنده - طایفه - فراز</p>	<p>دژ: قلعه، حصار دَمان: خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک دوده: دودمان، خاندان، طایفه زِرّه: جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکّب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشیدند. سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم سَمَند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (در متن درس، مطلق اسب موردنظر است) سنان: سرنیزه، تیزی هر چیز شیراوژن: شیرافکن، دلاور عنان: افسار، دهانه فتراک: ترک بند، تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی را به ترک می‌بندند. هژیر: چابک، هوشیار، نیکو فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن فوج: گروه، دسته کمند افکن: کمندانداز نظاره: نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن ویله کردن: فریادزدن، نعره زدن، ناله کردن، ویله: صدا، آواز، ناله</p>
---	--



## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

## درس چهاردهم : طوطی و بقال

املا	لغت
بقالی - خطاب - ناطق - حاذق - صدر دکان - خواجه - فارغ - ضرب - دریغ - میغ - حیران و زار - جولقی - برهنه - طاس و طشت - قیاس - دلق - محل - سرگین - آبخور - اشباه و مانندان - ابلیس - استنباط - ابله - سبیل - تطف - عربده - سفاهت زبون - نا کس - قهر - کوزه - تراویدن - صفت - غضب - جاهل خلق و خو - اظهار - ماهر - چیره دست - فضله - هیاهو - نعره - تاسف	سَفَاهت: بی‌خردی، کم‌عقلی، نادانی سوداگر: خریدار و فروشنده طاس: کاسهٔ مسی عَرَبْدَه: فریاد پرخاش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو، نعره و فریاد قَهْر: خشم، غضب کل: مخفف کچل مُسلم داشتن: باور کردن ندامت: پشیمانی، تأسف
	أبدال: مردان کامل أشبهه: ج شبهه، ماندها، همانندان تلفظ: مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن جولقی: ژنده پوش و گدا و درویش حاذق: ماهر، چیره‌دست خواجه‌وش: کدخدامنش زبون: خوار، ناتوان سرگین: فضلهٔ برخی چهارپایان، مانند اسب و...

## درس شانزدهم : خسرو

املا	لغت
ارتجالاً- گرم و رسا- مبلغ- احسنت- نصابُ الصبیان- احتیاج- میرزا مسیح خان- عبرت- معین- معمول- مطابق- اشارت- بیضی- مفتولی- زنگاری- ملتفت- برزن- متداول - محاوره‌ی - عادی - روزمره- استعداد- درعین حال- خوشمزگی- ضربت- حریف- صدمت- لاجرم- غالب و پیروز- مغلوب و شکست خورده- مخدول- استرحام- رحم- رهانیدن- حلال و حرام- بسمل - همگان- هَلیم- طعمه- بدسگال- آهنین-	تکریم: گرامیداشت تکیده: لاغر و باریک اندام تصدیق‌نامه: گواهی نامه جافی: جفاکار، ستمکار جَلال: جمع جلجل، زنگ، زنگوله حُجَب: شرم و حیا حَلَبی: ورقهٔ نازک فلزی، از جنس حَلَب خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه خودرو: خودرأی، خودسر، لجوج دانگ: بخش، یک ششم چیزی دستار: پارچه ای که به دور سر بپیچند، سربند و عمامه
	ارتجالاً: بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن استماع: شنیدن، گوش دادن اقبال: نیک‌بختی، خوشبختی ادبار: تیره‌بختی، بدبختی الزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن اوان: وقت، هنگام باری: القصه، به هر حال، خلاصه بدسگال: بداندیش، بدخواه

**بِسْمَلِ كَرْدَن:** سرجانور را بریدن، از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می گویند، به همین دلیل به عمل ذبح کردن «بِسْمَلِ كَرْدَن» گفته می شود.

**پاس:** نگاهبانی ، نگاهداری

**پاس داشتن:** پاسبانی کردن ، نگاهبانی کردن

**پلاس:** جامه ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت

**تعلیقات:** ج تعلیق، پیوسته ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب: در متن درس، مقصود نشان های ارتشی است.

**تقریر:** بیان، بیان کردن

**طبیعت:** خو، عادت، طبع و سرشت

**طُرْفَه:** شگفت آور ، عجیب

**طمأنینه:** آرامش، سکون و قرار

**عِتَابِ كَرْدَن:** خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن

**عنود:** ستیزه کار، دشمن و بدخواه

**فیاض:** سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده

**قربت:** خویشی و خویشاوندی

**کَمِیت:** اسب سرخ مایل به سیاه

**لَا جَرَمَ:** ناگزیر، ناچار

**لَعِب:** بازی، لهو و لعب: خوش گذرانی

**لَمَنْ تَقُول:** برای چه کسی می گویی؟

**لهو:** بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند.

**مألوف:** خو گرفته

**متداول:** معمول، مرسوم

**مخدول:** خوار، زبون گردیده

**مسخرگی:** لطیفه گویی، دلچکی

**دوات:** مرکب دان، جوهر

**زنگاری:** منسوب به زنگار، سبزرنگ

**شهناز:** یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای از دستگاه شور

**صاحبدل:** عارف، آگاه

**ضمایم:** ج ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان های دولتی است.

**مُسْکِر:** چیزی که نوشیدن آن مستی

می آورد؛ مثل شراب

**مُحَال:** دروغ، بی اصل، ناممکن

**مستغنی:** بی نیاز

**مُطْرَبی:** عمل و شغل مطرب؛ مطرب:

کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد.

**مَعاصی:** ج معصیت، گناهان

**مغلوب:** شکست خورده

**مَفْتُول:** سیم، رشته فلزی دراز و باریک

**ملتفت شدن:** آگاه شدن، متوجه شدن

**منجلاب:** محل جمع شدن آب های کثیف و بدبو

**مُندرس:** کهنه، فرسوده

**مُنْکَر:** زشت، ناپسند

**منت:** سپاس ، شکر

**منت داشتن:** احساس کسی را پذیرفتن

و سپاس گزار او بودن

فرسوده- ورننداز- وقار- طمأنینه- جوهر- ابدأ - الزام- اساساً- مسائل - کمیت- تصدیق نامه- توجه- نوه- پناه- نماز خوان- صدقه- خشت- شهناز- ایوان- عتاب- آشتر- طَرَب- ذوق- طبع- مألوف- حلبی- بته- حیرت- ضمایم و تعلیقات- مهارت- قوت- محتوا- مرباجات- رهاورد- محب- فیاض - آوان- توصیه- مسخرگی- تشک- بازوبند- حسودان- عنودان- معشوق- لهو و لعب- معاصی- تریاک- شیرهای- مکیده - وحشتناک - ته چاه - زهرخند - استماع - قریحه - تراویدن - آه - قضا - پلاس - مندرس تیره بختی - القصة - عادت - طبع و سرشت - غمخوار - حیا حریص - آزمند - ناگزیر خوش گذرانی - مسخرگی - دلچکی - خوار و زبون

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

درس هفدهم : سپیده دم	
املا	لغت
برمی خیزند - صیاد - ستاره غروب - زاده شدن - انتظار - پاکیزه - گل و خار - فروزان - بوسه - غنچه - صدر - سقوط - عنب - نگاهی زرین - قبر - شهر قدس - جذبه - اسرارآمیز - قره قورم - تاتار - معبد - زائر نامدار - فاتح - غرق	برین: بالابین، برتر تاکستان: باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند. حماسه: دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود. ردا: جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر پوشند، بالاپوش شرافت: ارجمندی، باشرف بودن لگام: اسفار، دهنهٔ اسب

درس هجدهم : عظمت نگاه	
املا	لغت
ناتانائیل - معطوف - آفریدگار - تصوّر - فسفر - اندرز - نیلگون - نسیم - ترک - چمنزار - غرق - رنگ هوس - آمادگی - تملک - تصاحبت - قائل - شامگاه - برهنه - نثار - تعیین کردن وقت گذرانی - تضمین - تهیه عقیده - فرزانیگی - راهب محافظ - گرت - ضبط حرمت - عاجز - الطاف ما را به ما مگذار	اکتفا: بسنده کردن، کفایت کردن تزار: پادشاهان روسیه در گذشته تمایز: فرق گذاشتن، جداکردن تملک: مالک شدن، داراشدن چاووش درداد: بانگ زد، جار زد، ندا درداد چنبر: دایره یا محیط دایره، دایره از چوب یا از جنس دیگر ذی حیات: جاندار غایی: نهایی فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می‌گردد. مائده: سفره‌ای که بر آن طعام باشد. مبتنی: ساخته، بناشده مُنحصر: ویژه، محدود نثار: پیشکش کردن، افشاندن

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )	کنکور ۱۴۰۰	احسان محسنی
---	------------	-------------

	<p>عود: درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و خوشبو است و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد.</p> <p>رایزن : مشاور ، کسی که در کاری با وی مشورت کنند.</p> <p>راهب : عابد مسیحی ، ترسای پارسا و گوشه نشین</p> <p>نیایش : الهی</p> <p>حرمت : آبرو ، ارجمندی ، احترام</p> <p>عاجز : ناتوان ، درمانده</p> <p>مرحمت : احسان ، لطف ، مهربانی</p>
--	--

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

## لغت و املا یازدهم

ستایش : لطف حق

املا	لغت
<p>حلاوت - نژند - گشاده - نهاده - وضع - قرین - اقبال - توفیق - تیره رای - اندوهگین</p>	<p>ادبار : بدبختی ، سیه روزی؛ متضاد اقبال اقبال : خوشبختی ، سعادت توفیق : آن است که خداوند ، اسباب را موافق خواهش بنده ، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن</p>

### درس اول : نیکی

املا	لغت
<p>روبهی - صنع - زندگانی - شوریده رنگ - شغال - قوت - یقین - زنفدان - غیب - تیمار - ضعیف - محراب - سعی - آسایش - مغز - دون همّت - همّت - حمیت - قوت - غیرت دغل - طبع - گوشتخوار - متحیر</p>	<p>جیب : گریبان، یقه چنگ : نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد. حمیت : غیرت، جوانمردی، مردانگی دَغَل : ناراست ، حيله گر دون همّت : کوتاه همّت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه زَنخدان : چانه</p>

## درس دوم : قاضی بست

املا	لغت
قاضی بُست - هیرمند - بازان - یوزان - حَشَم - مطربان - چاشنگاه - صید - شرع - از قضا - عَرَقَه - هزاهز - غریو - بگست - رحمت - سور - کرانه - تر و تباہ - اضطراب - اعیان - صدقه - غزنین - صعب - مقرون - مستحقان - توقیع - موکد - تب - سوزان - سرسام - محجوب - اطبا - متحیر - عارضه - بونصر - کراهیت - آعاجی - خیرخیر - علی تکین - بستد - کتان - تر - تاس های بزرگ - زبر - توزی - عقد - مخنقه - بوالعلا - درُست - عِلّت - زایل - همایون - گُسیل - پیغام - نشاط - قلم - مهمّات - فارغ - خیلانتاش - رُقعت - بستان - مثقال - زرِ پاره - غزو - بُتان - زرین - حلال - صدقه - بی شبهت - ضیعت - فراخ تر - تندرستی - لختی گزارده باشیم - پیغام - صلّت - دربايست - قانع - وزر و وبال - طریق - سنت - مصطفی - عهده - خواجه عمید - احوال - عادات - توقف - حُکام - زیارت - رُفعت - زر - زاغ - فراغ - رخت - راغ - عرصه - عرضه ده - مخزن - شاهد - روضه - فیروزه نام - خطوات - متقارب - رقم - القصّه - مرغزار - قاعده - فرامُش - غرامت	<p>زِرِ پاره : قراضه و خُرده زِر، سگه شده</p> <p>سبحان اللّٰه : پاک و منزّه است خدا ( برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل &gt;&gt; شگفتا &lt;&lt;</p> <p>سِتدن : ستاندن ، دریافت کردن</p> <p>سرسام : تورم سر و مغز و پرده های آن که یکی از نشانه های آن ، هذیان بوده است.</p> <p>سور: جشن</p> <p>شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح</p> <p>شرع: سایه بان، خیمه</p> <p>صَعَب : دشوار ، سخت</p> <p>صِلّت : انعام ، جایزه ، پاداش</p> <p>ضِیَعّت : زمین زراعتی؛</p> <p>ضِیَعّتک: زمین زراعتی کوچک</p> <p>عارضه : حادثه، بیماری</p> <p>علت : بیماری</p> <p>عزّوجلّ : عزیز است و بزرگ و ارجمند</p> <p>عقد : گردن بند</p> <p>غرامت زده : تاوان زده، کسی که غرامت کشد ، پشیمان</p> <p>عَزو: جنگ کردن با کافران</p> <p>فراغ شدن : آسوده شدن از کار</p> <p>فراخ تر : آسایش، آسودگی</p> <p>فروودِ سرای : اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران</p> <p>فیروزه فام : به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ</p> <p>مقرون: پیوسته، همراه</p> <p>مهمّات: کارهای مهم و خطیر</p> <p>مؤکد : تأکید شده، استوار</p> <p>ناو : کشتی ، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی</p> <p>اطبا : جمع طبیب، پزشکان</p> <p>افگار: مجروح، خسته</p> <p>ایزد : خدا، آفریدگار</p> <p>برنشستن : سوارشدن</p> <p>بی شبهت : بی تردید، بی شک</p> <p>توقیع : مَهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه ؛</p> <p>توقیع کردن : مَهر زدن یا امضا کردن</p> <p>چاشنگاه : هنگام چاشت، نزدیک ظهر</p> <p>حَشَم : خدمتکاران</p> <p>خُطوات : جمع خُطوه، گام ها، قدم ها</p> <p>خیرخیر: سریع ، سراسری</p> <p>خیلانتاش : هر یک از سپاهسانی که از یک دسته باشند.</p> <p>دربايست : نیاز، ضرورت</p> <p>دُرُست : تندرست، سالم</p> <p>دوال : چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره</p> <p>راغ: دامنه سبز کوه، صحرا</p> <p>رُقعت : رقعہ ، نامه ی کوتاه ، یادداشت</p> <p>روضه : باغ، گلزار</p> <p>زایل شدن : نابود شدن، برطرف شدن</p> <p>قضا : تقدیر، سرنوشت</p> <p>کافی: با کفایت ، لایق ، کارآمد</p> <p>کران : ساحل، کنار</p> <p>کراهیّت : ناپسندی</p> <p>کوشک : ساختمانی بلند ، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است ؛ قصر ، کاخ</p> <p>گداختن : ذوب کردن</p> <p>گسیل کردن : فرستادن، روانه کردن</p> <p>لختی : اندکی</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

<p>مجروح - ضرورت - روضه و باغ مستور - قایق - اندرونی خدمتگزار - تاوان - خطیر یوزپلنگ</p>	<p>ندیم: همنشین، همدم نُکت: نکته ها نماز پیشین: نماز ظهر وَبال: سختی و عذاب، گناه وزر: بار سنگین، در اینجا گناه همایون: خجسته، مبارک، فرخنده یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک تر ازپلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند</p>	<p>لله درکما: خدا شما را خیر بسیار دهد مبشّر: نوید دهنده، مژده رسان مقارِب: نزدیک به هم، در کنار هم محبوب: پنهان، مستور، پوشیده مخنقه: گردن بند مرغزار: سبزه زار، زمینی که دارای سبزه و گل های خود رو است مطرب: آوازخوان، نوازنده</p>
--	---	---

**درس سوم: در امواج سند**

املا	لغت
<p>سینه مالان - قرص - کوهساران - نیزه - خرگه - خوارزمشاهی - سپیده دم - تُرک و تازیک - جیحون - رود سند - شفق - عافیت - انبوه - رقص - اختر - می غلتید - اهریمن - وطن - لشکری خرد - ثمره معین - آزادگان - غلت می خورد</p>	<p>افسر: تاج و کلاه پادشاهان باره: اسب برومند: بارآور، میوه دار دریا: در متن درس رود بزرگ مانند رود نیل خرگه: خرگاه، خیمه به ویژه خیمه بزرگ سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه ای؛ سیماب: جیوه گران: سنگین، عظیم دمار از کسی کشیدن: دمار از کسی برآوردن، کنایه از نابود کردن کسی</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

درس پنجم : آغازگری تنها

املا	لغت
و کشور - چیرگی - رقیب - تیغ - غبار - نعره - زنبورک - قاطر - شیپور - طبل - مشتاقانه - مصمم - تنوره - معبد - فراز - تپه - ناظران - نهیب - صغیر - توده - بستر - خشم و آز - پیش مرگی - نفوذ - حصار - میسر - محاصره گران - صحنه - دهقان - متجاوز - حصار - حماسه - اجساد - خزان - عرصه - محشر - رمق - واماندگان - قلّه - قفقاز - حریم - هستی - صحنه - توفندگی - سرسپردگی - خود فروختگی - خانگی - موعده - رود راس - افسارگسیخته - سدوار - نایب السلطنه - غرض - گردهمایی - اهمیت - مسائل - همگان - جنگاوران - شجاعانه - مخلصانه - خفت - خوف - علی رغم محرومیت - تحسین - اعجاب - عهد نامه - واقعیت - منسجم - تازگی - غالباً - مهیب - قرن - معمول - تعلیم - موصل - منظم - آمار - اسارت - مقوا - رخت شویی - محدودیت - برگزار - ذهنیت - آسایشگاه - دریغ - خطاط - لوح - وقفه -	<p>اجنبی: بیگانه ، خارجی</p> <p>اذن: اجازه، زخصت</p> <p>اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن</p> <p>افراط: از حد درگذشتن، زیاده روی ،</p> <p>مقابل تفریط</p> <p>التهاب: شعله ور شدن و برافروختن ،</p> <p>مجازاً ناآرامی ، بی قراری ، اضطراب</p> <p>بختک: موجود خیالی یا سیاهی ای که بر روی شخص خوابیده می افتد ، کابوس</p> <p>تحت الحمایگی: تحت الحمایه بودن ،</p> <p>تحت المایه ویژگی کشور ، سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند ، تحت حمایت او در می آید و در عوض ، امتیازات و اختیاراتی به او می دهد. تحت الحمایگی در مورد یک کشور یا سرزمین ، یکی از اشکال</p> <p>دارالسلطنه: پایتخت، در دوره ی صفوی و قاجار ، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت</p> <p>درایت: آگاهی، دانش ، بینش</p> <p>زبونی: فرومایگی، درماندگی</p> <p>زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک</p> <p>دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می بستند.</p> <p>شایق: آرزومند، مشتاق</p> <p>صغیر: صدای بلند و تیز</p> <p>طاقت فرسا: توان فرسا، سخت و تحمل ناپذیر</p> <p>غیرت: حمیت ، تعصب</p> <p>کورسو: نور اندک، روشنایی کم</p> <p>معبد: پرستشگاه، محلّ عبادت</p> <p>مقرر: معلوم، تعیین شده</p>



تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

<p>محدودیت - ذوق - مقرر - قربان          صدقه - رغبت - افزون - قانع -          مفصل - سهم - هدیه - صلیب          سرخ - تأمین - فرصت - بعثی ها          - اعیاد مذهبی - تدارک - تأکید          - اغلب - عمق - طبع - ظرافت          های خاص - موزون - روحیه -          اسارت - سماور - منزوی - افراط          و تفریط - سلیقه - توجیح -          راحت - عقربه - تنبل - طاقت          فرسا - زمان بگذرد - روزهای          غربت - بهای اندک</p>	<p>استعمار و مرحله ای قبل از تبدیل کامل          به مستعمره است          موزون: هماهنگ، خوش نوا          تسخیر: تصرف کردن جایی معمولاً با زور          نهیب: فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن          تفریط: کوتاهی کردن در کاری          یا اخطار کردن          توازن: تعادل، برابری          وجد: سرور، شادمانی و خوشی          جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی          ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه          چنبره زدن: چنبرزدن، حلقه زدن، به          شهرهایی که تحت والی اداره          صورت خمیده و حلقه وار جمع شدن          می شود؛ معادل شهرستان امروزی          خصل: جمع خصلت، خوی ها، خواه          نیک باشد یا بد</p>
---	--

**درس ششم : پرورده عشق**

املا	لغت
<p>رایت - جهانگیر - خنیده نام -          شیفتگی - چاره ساز - بیچارگی -          چاره گری - حاجت گه - محراب          زمین و آسمان - موسم - محمل          - جهد - مهد - حلقه -          گزاف کاری - توفیق - مبتلا -          زلف - سرشت - غایت - بستان -          سری سقطی - غایب</p>	<p>پرورده: پرورش یافته          جمله: همه، سراسر          جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا          جهد: کوشش، تلاش، سعی          چاره گری: تدبیر، مصلحت اندیشی          خنیده: مشهور، معروف، نامدار</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

نهایت - کجاوه - طبع - فطرت	خنیده نام ترگشتن: مشهورتر شدن، پرآوازه تر گردیدن خوبشان: جمع خویش، اقوام رایت: بیرق، پرچم، دَرَفَش سرشت: فطرت، آفرینش، طبع غایت: نهایت ، فرجام ، پایان گزاف کاری : بیهوده کاری ، زیاده روی محمل : کجاوه که برشتر یندد، مهد موسم : زمان، هنگام
----------------------------	--

### درس هفتم : باران محبت

املا	لغت
اصناف - وسایط - طین - مشتبه - واسطه - گنج معرفت - تعبیه - جبرئیل - حضرت - عزت - ذوالجلال - طاققت قرب - تاب - نهایت بعد - قربت - اسرافیل - طوع - رغبت - اکراه - اجبار - قهر - قبضه - طائف - جملگی - تعجب - تحیر - خاک ذلیل - اعزاز - کمال مذلت و خواری - حضرت غنا - الطاف الوهیت - حکمت ربوبیت - سر - ازل تا ابد - معذور - بوقلمون - فتنه - سرنشتر - روح - حضرت جلّت - تصرف - ذره - تعبیه - عنایت - ملائکه - نظر - معکوس - گوهر - نفایس - خزن غیب - آب حیات ابدی - خزانه غیب - خازنان - لایق - امانت - معرفت - عرضه - استحقاق - خزانگی - مقرب - ابلیس پرتلییس - گرد	استحقاق: سزاواری، شایستگی اصناف: جمع صنف، انواع ، گونه ها، گروه ها اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت الوهیت: خدایی، خداوندی بُعد : دوری، فاصله تعبیه کردن: قراردادن، جاسازی کردن تلبیس : حقیقت را پنهان کردن ، حيله و مکر به کار بردن ، نیرنگ سازی جلّت: بزرگ است حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه خزاین: جمع خزینه و خزانه، گنجینه ها خلیفت: خلیفه، جانشین رأفت: مهربانی، شفقت ربوبیت: الوهیت و خدایی، پروردگاری رغبت: میل و اراده، خواست سست عناصر: بی اراده، بی غیرت هیئت: شکل، ظاهر، دسته ای از مردم طوع : فرمان برداری، اطاعت ، فرمانبری عنایت: توجه، لطف، احسان غنا: بی نیازی، توانگری قبضه: یک مشت از هر چیزی قرب: نزدیک شدن، هم جواری کبریایی: منسوب به کبریا، خداوند تعالی کوشک: قصر و هربنای رفیع متألّی ء : درخشان، تابان مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزت مُشتبه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ مشتبه شدن: به اشتباه افتادن مشعشع: درخشان، تابان مقرب: آن که نزدیک یه کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است. ملکوت: عالم غیب، جهان بالا نفایس : جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مدد یا از طریق آن به مقصود می رسند.

قلب آدم - آفت - موضع -  
متوسل شدن - ناز - ناگریز -  
محرّم - هراسناک - مشعشع -  
همرهان - شهر - صنعت

## درس هشتم : در کوی عاشقان

املا	لغت
ملقب - مشهور - اقامت - قونیه - خطیبی - هراس - بی رحمی - مغول - - مهاجرت - رهسپار - ملاقات - اسرارنامه - بهاء الدین ولد - سوختگان - - مناسک - نواحی - تقوا - فضل - تأثیر - سلجوقی - کیقباد - علاء الدین - - خواهش - رهسپار - تاخت و تاز - هجرت - گزید - گوهر خاتون - سمرقندی - اصرار و پافشاری - وعظ - شهر حلب - عازم - طالبان - علوم شریعت - محضر - به شغل تدریس میگذرانید - زهد - متفق - شمس - سیروسفر - معارف - سرزنش - فزون - ملامت - هیاهو - پرسوز و گداز - خشم و غضب - تکاپو - پیغام - پژمردگی - عذر - غزل - حریفان - صنم گریزیا - ترانه های شیرین - بهانه های زرین - مه خوب خوش لقا - احوال - انقلاب - تعطیل - عزم - غوغا - همدل - همدم - افغان - زاری - کوی و برزن - صلاح الدین زرکوب - حسام الدین چلبی - منطق الطیر - جذاب - ستوده - سرآمد - صلح طلبی - صلح و سازش - یگانگی - تحمل عظیم - طعن و ناسزا - شیفته - بی تابانه - اشارت - تابوت - دروغ - نرست - خواجه عبد الکریم	تشبیح : همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان خوش لقا: زیبارو، خوش سیما رضوان : بهشت، نام فرشته ای که نگهبان بهشت است. زهد: پارسایی، پرهیزگاری شبگرد: شبرو شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت صنم: بُت، معشوق زیبارو ( مجازا ) عازم: رهسپار، راهی مناسک : جمع منسک یا منسک، اعمال عبادی ، آیین های دینی وعظ: اندرز، پند دادن
قدّس الله روحه العزیز: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند. کبریا: بارگاه خداوندی متفق : همسو، هم عقیده، موافق محضر: محلّ حضور ، مجازا مجلس درس یا مجلسی که در آن ، سخنان قابل استفاده گفته می شود مرشد: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می کند ، مراد ، پیر ، مقابل مرید و سالک ملک : فرشته	

## درس نهم : ذوق لطیف

املا	لغت
همگی - شیرخوارگی - متمکن - ذوق لطیف - از جهات دیگر - کبوده - مقاومت - استحکام - بحران - عصبی - تحفه - منبع بی شائبه - مشیّت الهی - زندگی گذرا - آن قدر - فاجعه - قناعت - کهن سال - نکبت بار - عاری - قصه - مسائل - مذهبیات - عوارض - ظرافت - نقل و داستان - جذّاب - سواد - فهم - غم - گسار - کرسی - فصول - قالیچه - لطیف - اندرز - تمثیل - انعطاف - به حدّ فهم ناچیز - هیبت - آموزگار - حُفره - اصداد - تشرع - شوریدگی - حجره - سراچه ذهن - آماس - قوران - تخیل - قوز - فرط هیجان - خُل - خوش وقت - همراهی - حوصله - برخورداری - گشت و گذار - سبک مسجّع - سوق - لحاظ - شیر آغوز - عضله - ذوق ادبی - توقع - سگو - کارآزموده - کورمال - جرئت - ره نوردی - تنهائوش - حرص - استسقا - متعصّب - شرافتمند - موفقیت - حافظه - اوقات - صرف - اطمینان - راضی - مسرور - سیل	<p><b>صَبَاحَت:</b> زیبایی ، جمال</p> <p><b>عندلیب:</b> بلبل، هزارستان</p> <p><b>فرخنده:</b> مبارک، خجسته</p> <p><b>فرط:</b> بسیاری</p> <p><b>گیوه:</b> نوعی کفش با رویه ای دست باف</p> <p><b>لطایف:</b> جمع لطیفه، نکته های دقیق و ظریف ، دقایق : سخنان نرم و دل پذیر</p> <p><b>لفاف:</b> پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.</p> <p><b>متعصّب:</b> غیرتمند</p> <p><b>مساعدت:</b> همیاری، یآوری</p> <p><b>مسرّت:</b> شادی ، خوشی</p> <p><b>مسرور:</b> شادمان، خشنود</p> <p><b>مشیّت:</b> اراده، خواست</p> <p><b>میثاق:</b> عهد و پیمان</p> <p><b>نکبت بار:</b> شوم و ایجاد کننده ی بدبختی و خواری</p> <p><b>نَمَد:</b> پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کرک به دست می آید و از آن به عنوان فرش استفاده می کنند</p>
	<p><b>آغوز:</b> اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد و سرشار از مواد مقوی است</p> <p><b>آماس:</b> ورم، تورم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن</p> <p><b>استسقا:</b> نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.</p> <p><b>انعطاف:</b> نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران محیط و شرایط آن</p> <p><b>بالبداهه:</b> ارتجالاً، بدون اندیشه قبلی</p> <p><b>بذله گو:</b> شوخ، لطیفه پرداز</p> <p><b>به نقد:</b> در حال حاضر ، در وضعیت مورد نظر</p> <p><b>پالیز:</b> باغ، جالیز</p> <p><b>تحفه:</b> ارمغان، هدیه</p> <p><b>تشرّع:</b> شریعت ، مقابل طریقت و عرفان</p> <p><b>تمکّن:</b> توانگری، ثروت</p> <p><b>تهنیت:</b> شادباش گفتن ، تبریک گفتن ، تبریک</p> <p><b>چابک:</b> تند و فرز</p> <p><b>دستخوش:</b> آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطره ی آن است ، بازیچه</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

<p>– شست و شو – صحرا – بوستان – چابک دستی – طلایی – طراوت – سحرگاهان – تبسم – طراوت – – سرمست – دستان حنابسته – – تشریفات – فراهم – آوازخوان – – تبریک و تهنیت – بذله گو – – عندلیب – انس – فروغ – ادا – – گیوه – لفاف کاغذی – قبای سبز – دهقان – پوزش و تقاضا – مزه – تنومند – سبکی سر – صراحت – ذوق و قریحه – شهرت – ملک – الشعرا – بالبداهه – امیرمعزی – – قوت طبع – صباحت – سالخورده – ترین – فروگذاری – میثاق – – رفیق – اوراق – ضبط – قاصد – – طهارت – دوشیزه – حمایت – – تندباد – محبت – سلب</p>	<p>یا کلاه و بالاپوش نمدی می سازند ، بالاپوش نمدی. شعر تمثیلی: شعرنمادین و آمیخته به مَثَل و داستان شوریدگی: عشق و شیدایی</p>	<p>سبک سری : سهل انگاری و بی مسئولیتی شاب : بُرنا، جوان شائبه: به شک و اندازنده درباره ی وجود چیزی ، و به مجاز ، عیب و بدی یا نقص در چیزی ، بی شائبه : بدون آلودگی و با خلوص و صداقت ، پاک ، خالص</p>
---	---	---

**درس دهم : بانگ جرس**

املا	لغت
<p>جَرس – سد – خار – خاره – باره – رحیل – برخاست ( بلند شد ) – – راهوار – همت – چاره ساز – – فرعونیان – قبطیان – اهریمن – – آهنگ – سامری – هامون – بتازید</p>	<p>بار: اجازه ، رخصت. بار عام : پذیرایی عمومی ، شرفیابی همگانی ، مقابل بار خاص ( پذیرایی خصوصی ) باره: اسب برگ: توشه و هر چیز مورد نیاز ، مایحتاج و آذوقه تابناک: درخشان ، نورانی جَرس : زنگ</p> <p>عَلَم : پرچم فرض: واجب گردانیدن ، آنچه انجام آن بر عهده ی کسی نهاده شده باشد ، لازم ، ضروری کران: طرف ، جهت ، کنار کلان: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند ، ریسمان پیچیده گرد دوک محوطه: پهنه ، میدانگاه ، صحن</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

<p>جولان : تاخت و تاز چاووش : آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می خواند خاره : سنگ خارا ، سنگ راهوار: آنچه با شتای اما نرم و روان حرکت می کند ، خوش حرکت و تندرو رحیل: از جایی به جای دیگر رفتن ، کوچ کردن ، سفر کردن رشحه: قطره ، چکه رُفت: رُفتن ، زدودن رکاب: حلقه ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می شود و سوار پا در آن می گذارد</p>	<p>مشک: انبان ، خیک ، کیسه ای از پوست گوسفند نیلی: دربه رنگ نیل ، کبود وادی: سرزمین ولی: دارنده ی بالترین مقام در دین پس از پیغمبر (ص) ، دوست همپا: همراه ، همقدم ، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می دهند. همپایی : همگامی ، همراهی</p>	<p>- فرض - تیغ - خفته - بنهفته - یاسین - طور سینین - چاووش - عَلم - راهوار - قدس - همپا - مقصد - داغ - ماتم - فرات - رشحه - غروب - هیءت - شکوهمند - محوطه - ابدی - بار عام - تقدیر - نهضت - حُلول - سهیم - سترگ - هلال - تابناک - ضیاء - شفیع - توشه - آذوقه - تاخت و تاز - مایحتاج - گذاردن ( قرار دادن ) - ضروری - پهنه - صحن - انبان</p>
--	---	---

### درس یازدهم : یاران عاشق

املا	لغت
<p>سحرزاد - رقص - نغمه - هلا - زخم - مرهم عاشق - فرط - هان بیعت - آلاله - حماسه - حتی - جغد - خویشاوند - هوای عاشقان کبوتر چاهی - تیرگی - آینه</p>	<p>آدینه: روز جمعه، آخرین روز هفته انکار: باور نکردن، نپذیرفتن ، نفی کردن بیعت: پیمان، عهد ، پیمان بستن برای فرمان برداری و اطاعت از کسی چنبر : حلقه و هر چیز مانند حلقه ، چنبر نفس : چنبر زدنِ مارِ نفس رستن : رها شدن ، نجات یافتن روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی سیمینه: منسوب به سیم، سیمین، اشیای ساخته شده از سیم یا نقره مدار: مسیری معمولاً دایره ای شکل که در آن چیزی به دور چیز دیگر می چرخد ، مسیر مرهم: هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش منکر: انکار کننده ، ناپاور</p>

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

## درس دوازدهم : کاوه دادخواه

املا	لغت
حماسی - اساطیر - کاوه ی آهنگر - بی نظیر - ضحاک - معرب - اژی دهاک - اژدها - مظهر - اوستا - یوزه - دیوزاد - فتنه - فساد - مرداس - خوالگیر - خورش - بوسه - کتف - علاج - تسکین - کهتران - مهترزادگان - تجسم - اهریمن - خبیث - چیرگی - زیست - ناگریز - شهریار - نهان - فرزندگان - پراکنده - دیوانگان - هنر خوار شد - گزند - فراز - باگهر - سترگ - سپهبد - کاوه ی دادخواه - زیان - بهرما - محضر - گیهان خدیو - سپردیو - برجست - ارزان - بازارگاه - برخاست گرد - غو - گرز - ترگ - فتراک - برگستوان - کثیف - سوگند - سپر - سوفار - پذیرش - زورآزمایی - شهره - هلال - زال - الحاح - تضرع - حیران - لایق - فایق - حسرت - روضه خلد - مجد خوافی - توجیه - فضیلت - تبرئه	<p>اژدهاپیکر: در شکل و هیئت اژدها ، دارای نقش اژدها</p> <p>اساطیر: جمع اسطوره؛ افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم</p> <p>الحاح : اصرار، پافشاری کردن</p> <p>بازارگاه: جای خرید و فروش؛ در متن درس ، مقصود اهل بازار است.</p> <p>پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد</p> <p>پایمردی: خواهشگری، میانجی گری، شفاعت</p> <p>پشت پای: روی پا، سینه پا</p> <p>ترگ: کلاه خود</p> <p>تفرج: گشت و گداز، تماشا، سیرو گردش</p> <p>خجسته: فرخنده، مبارک</p> <p>خوالگیر: آشپز</p> <p>درفش: پرچم، بیرق</p> <p>درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد ساسانی، ( کاویان یا کاویانی : منسوب به کاوه )</p> <p>یکایک: ناگهان</p> <p>آوری: بی گمان ، بی تردید ، به طور قطع</p> <p>دژم: خشمگین</p> <p>زخمِ درای: ضربهٔ پتک ؛ درای ، درتصل زنگ کاروان است.</p> <p>سپردن: پای مال کردن و زیر پا گذاشتن</p> <p>سپهبد: فرمانده و سردار سپاه</p> <p>سبک: در اینجا به معنای فوراً و سریع کاربرد دارد.</p> <p>غو: فریاد ، بانگ و خروش، غریو</p> <p>فایق: دارای برتری ، مسلط ، چیره</p> <p>فریاد خواندن : فریاد خواستن ، طلب یاری کردن ، دادخواهی کردن</p> <p>گرز گاوسر: گُرسی که سر آن شبیه سرِ گاو بوده است</p> <p>لاف : سخنان بی پایه و اساس ، دعوی باطل ، ادعا</p> <p>لاف زدن: خودستایی کردن ، ادعای باطل کردن</p> <p>مجرد: صرف ، تنها</p> <p>محضر: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان رسانده بود.</p> <p>موبد: روحانی زردشتی ، مجازاً دانشمند ، دانا</p> <p>نفیر: صدای بلند ، فریاد</p> <p>نوند: اسب تندرو</p> <p>هنر: فضیلت، استعداد ، شایستگی ، لیاقت</p>

## درس چهاردهم : حمله حیدری

املا	لغت
<p>عمرو - برانگیخت - رزمگه -            باستاد - همرزم - حبیب - هوس            - طالب - بهر رخصت - دستور -            اعلام - آمادگی - امتناع - بهانه            - هژبر ژبان - صلح - سهم -            برافراخت - شیراله - علم کرد -            بخایید - شاهد - آوردگاه - زره -            لخت لخت - قبا - ماهر - آداب            ضرب - حرب - غضنفر - وصی -            نهنگ - زهرچشم - خصم -            کوفت - دریغ - تپیدند - بت            خانه - غضنفر - غلتید - ژنده            فیل - جبرئیل - باذل مشهدی -            اخلاص - منزّه - دغل - غزا -            کاهل - حیران - عفو - وطن -            گوهرر - فرزانیگی - میهن - عزت            - ذره - آغشته</p>	<p>آبرش : اسبی که دارای پوست خال دار یا            رنگ به رنگ ( به ویژه سرخ و سفید ) است. در            اینجا مطلق اسب منظور است.            امتناع: سرباز زدن از انجام کاری یا قبول            کردن سخنی ، خودداری کردن.            آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه            برافراختن: برافراشتن، بلند کردن            پور: پسر، فرزند مذکر            تپیدن: بی قراری و اضطراب نمودن، لرزیدن از            ترس            حبیب: دوستدار، یار، القاب رسول اکرم (ص)            حرب: آلت حرب و نزاع؛ مانند شمشیر،            خنجر، نیزه و...            خدو: آب دهان، تفو            دستوری: رخصت، اجازه دادن            رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ</p>

## درس پانزدهم : کبوتر طوق دار

املا	لغت
<p>کبوترطوق دار - ناحیت - متصدید            - مرغزار - تره - عکس - ریاحین            - زاغ - طاووس - داغ - چراغ -            شقایق - زمرّد - اختلاف - صیادان            - متواتر - حوالی - عصا - قصد -            حبه - بینداخت - قوم - مطوقه -            طاعت - مطاوعت - غافل وار -            گرازان - تگ - ضبط - اضطراب -            همگنان - استخلاص - تخلص -            صواب - طریق - تعامل - رهایش            - بیفتد - حوادث - سلاح - قفا -            ستیزه روی - منقطع - نومید -</p>	<p>اختلاف: رفت و آمد            استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن            اعتذار: عذرخواهی، پوزش خواهی            التفات: توجه            امام: راهنما، پیشوا            اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر            اهمال: کوتاهی ، سهل انگاری کردن            برآثر: به دنبال ؛            اثر: ردّپا            تخلص: رهایی            تعاون: یکدیگر را یاری کردن ، یاری رساندن            تکفل: عهده دار شدن</p>



## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

<p>خایب - اشارت - امام - بتاختند -  زیرا - دَها - احوال - مشاهدت -  گریزگاه - حادثه - سوراخ - تیمار -  فراخور - حَسَب مصلحت -  تعجیل - زه آب - دیدگان -  رخسار - موافق - قضای آسمانی -  ورطه - التفات - ملامت - ریاست -  تکفل - حقوق - طاعت -  مناصحت - بگزارند - معونت -  مظاهرت - سیادت - آدا - عقده -  اهمال - جایز - ضمیر - رخصت -  فراغ - اولی تر - طاعنان - واقعیت -  موالات - ثقت - رغبت - مطلق -  زمرّد - سبیل - اعتدار -  چشم تر - قناعت - خرسند - قانع -  عوفی - سرزنش - گستاخ</p>	<p>مظاهرت: یاری کردن ، پشتیبانی  معونت: یاری ، کمک  ملالت: آزردهگی، ماندگی، به ستوه آمدن  ملامت: سرزنش  ملول: سست و ناتوان، آزرده  مناصحت: اندرز دادن  منقطع: بریده، قطع شده  مواجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است.  مواضع: جمع موضع، جای ها  موافق: همراه ، هم فکر  موالات: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن ، دوستداری  مودّت: دوستی، محبّت، دوستی گرفتن  ناحیت: ناحیه، سرزمین  نَزّه: با صفا ، خوش آب و هوا ، خرم  همگنان: همگان ، همه  ورطه: مهلکه، خطرو دشواری  وقیعت: سرزنش، بدگویی ، عیب جوئی</p>	<p>تگ: دویدن  تیمار: مواظبت، مراقبت  ثَقَت: اطمینان، خاطر جمعی  جال: دام و تور  حَبّه : دانه  خایب: ناامید، بی بهره  دَها: زیرکی ، هوشمندی  راه تافتن: راه را کج کردن ، تغییر مسیر دادن  رخصت: اجازه، اذن دادن  ریاحین: جمع ریحان، گیاهان خوشبو  زُمرّد: سنگ قیمتی به رنگ سبز  زه آب: زهاب ، آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد. مجازا اشک  ستیزه روی: گستاخ و پُرو  سَر: رئیس  سیادت: سروری، بزرگی  شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نخجیر  صافی: پاک، بی غش، خالص</p>
--	---	--

## درس شانزدهم : قصه عینکم

املا	لغت
<p>قدر - حادثه - فروغ - هنوز -  تعلیمی - کراوات - فرنگی مآبی -  متمدن - تجدد - افراط - واکس -  تحصیل - قدّ - متلک - ضعیف -  کم سو - غالباً - ناهار - بشقاب -  کوزه آب - ظرف - بد و بیراه -  شماقت - افسار - گسیخته - شلخته  - هپل و هپو - سرزنش - ابدأ و اصلاً  - بقیّه - غیرت - استعداد - مهملی -</p>	<p>فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی ها و اروپایی ها  قدّاره : جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قدّاره کش: کسی که باتوسل بهذ زور، به مقاصد خود می رسد.  قُلا کردن: کلکزدن، کمین کردن برای شیطنت  ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی  ارک: قلعه، دژ  بَر و بَر: با دقت، خیره خیره  بور: سرخ؛  بورشدن: شرمنده شدن، خجلت زده شدن  تأثر: اثرپذیری، اندوه</p>

**تعلیمی:** عصای سبکی که به دست گیرند.

**تلمذ:** شاگردی کردن، آموختن

**چُر تکه:** واژه ی روسی ، وسیله ای برای

محاسبه ی جمع و تفریق شامل چند رشته

سیم که در چهار چوبی قرار دارد . در دو

رشته چهار مهره و در بقیه ده مهره ی

متحرک که نماینده ی یک تا ده است ، جای

دارد.

**چلّه:** زه کمان که انتهای تیر در آن قرار

دارد و با کشیدن و رها کردن آن ، تیر پرتاب

می شود

**رفعت:** اوج، بلندی، والایی

**سو:** دید، توانِ بینایی

**شمائت:** سرکوفت، سرزنش، ملامت

**شوربا:** آش ساده که با برنج و سبزی

می پزند.

**صورتک:** چهره ای مصنوعی که چهره اصلی

را می پوشاند و در آن سوراخ هایی برای چشم

و دهان تعبیه شده است؛ نقاب (فرهنگستان

زبان و ادب فارسی ، در حوزه ی هنرهای

تجسمی ، صورتک را در برابر " ماسک " به

تصویب رسانده است )

**عیار:** خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛

**تمام عیار:** کامل و بی نقصان، پاک، خالص

**فرام:** فریم ( frame ) ، قاب عینک

**قوَال:** در اینجا مقصود بازیگر نمایش های

دوره گردی است.

**کذا:** آن چنانی ، چنان

**کلون:** قفل چوبی که پشت در نصب می کنند

و در را با آن می بندند.

**کمسیون:** واژه ای فرانسوی؛ هیئتی که

وظیفه ی بررسی و مطالعه درباره ی موضوعی

را بر عهده دارد ، جلسه (مجازاً)؛

**کمسیون کردن:** تشکیل جلسه دادن

**متجددانه:** نوگرایانه ، روشنفکرانه

**محقّر:** کوچک ، حقیر

**مخاطره:** خطر، خود را درخطر افکندن

**مسامحه:** آسان گرفتن ، ساده انگاری

**مسحور:** مفتون، شیفته ، مجذوب

**مشروعیت:** منطبق بودن روبه های قانون

گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن

کشور

**مُضحک:** خنده آور، مسخره آمیز

**مغتنم:** بالارزش، غنیمت شمرده

**مُهملی:** بی کارگی و تنبلی

**موقّر:** با وقار، متین

**مهیّب:** سهمگین، ترس آور

**یغور:** درشت و بدقواره

دهاتی - لاتی - شاهان - پذیرایی -

مهمان - کازرون - نوحه سرایی -

روضه - اتفاقاً - نقال - رودربایستی

- رک و راست - عیناً - زادالمعاد -

تعزیه - مرثیه - بفرجه - کهنه -

فرام - کذا - تکه سیم - فلا -

شرارت - موصوف - مضحک - طالع

- انبوه - مخلوط - ذوق زده -

احساس - مطمئن - نی قلیان -

قوطی حلبی - مسلّح - مختصر -

سابقه - شرارت - سوء ظن -

تحریک - تجزیه - مغتنم - قیافه -

یغور - قوزبالاقوز - مصیبت - ترک

دیوار - سطر - حیرت زده - غرق -

لذت - مسحور - ابدأ - توجه - ظن

- تفریت - مسخره - اصرار -

عامیانه - لهجه - قوَال - صورتک -

زلزله - مهیب - هر و هر - قهقهه -

عصبانی - توهم - فوریت - مات و

مبهوت - خیره خیره - غرق -

کمسیون - نیمه کور - صادقانه -

تقصیر - خفت - صحن - التفات -

شیفته - قبا - طلباب - مخبرالدوله -

شاه آباد - طی - حیاط - محقّر -

محافظ - چفت - کلون - تپانچه -

قلب - ترجیح - روحانیون - چرتکه

- خلوص - طهارت - تبلیغ - محضر

- موقّر - رعیت - قدراره کش - درز

- سپهسالار - محضر - تلمذ - جلّه

کمان - متلاشی - بقا - موهبت -

سید ضیا - سلطنت - ضربه -

آستین - قاجار - مطلوب - امت -

ملت - خیانت - غول - زورپرست -

استبداد - اطاعت - اعتراض -

تنومندی - ضمن - تصوّر - جاهل -

عذر - قصد - مسامحه - متهم -

شوخ طبع - مسائل جدی - قابل

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

<p>تأمل - چننه - بهانه - له - سلطه - تأثر - موثر - روحانیت - مبارزه تن به تن - امانت - عطر - عیار - هدف - ضربه - مشروطیت - مشروعیت - مقدم - بساط قلدری - ابراز - حداقل - پختگی - طعام - نظریات - حدت - جرئت - تشزیف - طلباب - می بایست - آرک</p>	<p>فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می کند، متجدد قُلا: کمین . قلا کردن: کمین کردن ، در پی فرصت بودن فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی ها و اروپایی ها ( مآب به معنای بازگشت یا جای بازگشت است ، اما در اینجا معنای شباهت را می رساند ) قدّاره: جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قدّاره کش: کسی که با توسّل بهذ زور، به مقاصد خود می رسد</p> <p>نخ قند: نوعی نخ که از الیاف کَنف ساخته می شود هفت صندوقی: دسته ی هفت صندوقی ، گروه های نمایشی دوره گردی بوده اند که با اجرای نمایش های رو حوضی ، اسباب سرگرمی و خنده ی مردم را فراهم می کردند. این گروه ها وسایل و ابزار خود را در صندوق هایی می نهاده اند. پر جاذبه ترین و کامل ترین گروه آن هایی بودند که هفت صندوق داشته اند. به هر یک از بازیگران گروه " قوال " یا " قوالک " می گفته اند</p>
--	---

## درس هفدهم: خاموشی دریا

املا	لغت
<p>شعله - سپاس گزاری - چراغدان - صبورانه - ماهی - هیاهو - فروتنی - رویا - تاج - برزیگر - بیهوده - تهی - بی رغبت - تنور</p>	<p>برزیگر: دهقان، کشاورز ، برزگر چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند.</p>

## درس هجدهم: خوان عدل

املا	لغت
<p>آسوده - خوان عدل - همگان - آسمای صدگانه - حواس - بهره - غبار - ممد حیات - مفرح ذات - تنیده رستن - زین - معتبر -</p>	<p>بر: خشکی ، خیابان خوان: سفره یا طبقی که در آن غذا می گذاشتند. مبدل: دگرگون، تغییر داده شده مطلق: بی شرط و قید</p>

<p>سرخوش - سزمست - دور دست -          فراز - اختران - برّ و بحر - اندوزیم          - حصار - عدم - زلال - آذرباد -          قایق - ماهیگیری - هلله - آواز -          مرغان - فضا - طنین - تحرک -          راجع - مطرح - محبوبیت - نهایت          - عمق - منظور - صرف - فرسنگ          - سرازیر - زود گذر - محض -          حماقت - شعف - لرزش - غلبه -          محکم - لحظه - غلتیدن - اجتماع          - موقعیت - صخره - مهلت -          محدودیت - میسر - بقیه - طرز -          اهمیت - حیات - قدرت طلبی -          جذب - ترسیم - محدود - مقید -          حشره - جوهر - باطن - هوانوردی          - زنجیر - می گسلد - رزمیاری -          نهفته - عصیان - شایسته - عزم -          مکافات - غمناک - حشر - هول -          هراس - فرزند</p>	<p>معتبر: محترم، ارزشمند          مفرح: شادی بخش، نشاط آور          مقید: گرفتار، بسته، درقید شده          ممد: مددکننده، یاری دهنده          هلله: سر و صدای همراه با          شادی و شور و شوق، خروش          نیایش: الهی          چالاک: چابک، تند و          عصیان: نافرمانی، گناه          و معصیت          هول: ترس، هراس          فرزند          حشر: رستاخیز، قیامت</p>	<p>رستن: نجات یافتن، رهاشدن          ریشخند: تمسخر          شَعَف: خوشی، شادمانی          نیایش: الهی          چالاک: چابک، تند و          عصیان: نافرمانی، گناه          و معصیت          هول: ترس، هراس          فرزند          حشر: رستاخیز، قیامت</p>
--	---	---

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

--	--

## لغت و املاي سال دوازدهم

ستایش : ملکا ذکر تو گویم

املا	لغت
<p>ذکر - فضل - توحید - سزا - فضل - سنا - وصف - فهم - وهم - شبه - عز - سرور - جزا - بکاهی فزایی - سنایی - رهایی - هدیه ارمغان - سخاوت - بیهوده - لایق سزاوار - ذل و عز - هویدا - تصور واضح - ثابت</p>	<p><b>پویدن:</b> حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی، تلاش، رفتن <b>تحفه:</b> هدیه، ارمغان <b>ثنا:</b> ستایش، سپاس <b>جزا:</b> پاداش کار نیک <b>جلال:</b> بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد. <b>جود:</b> بخشش، سخاوت، گرم <b>حکیم:</b> دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نامهای خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی دهد. <b>رحیم:</b> بسیار مهربان از نامها و صفات خداوند <b>روی:</b> مجازاً امکان، چاره <b>سرور:</b> شادی، خوشحالی <b>سزا:</b> سزاوار، شایسته، لایق <b>شبه:</b> مانند، مثل، همسان <b>عز:</b> ارجمندی، گرمی شدن، مقابل ذل <b>فضل:</b> بخشش، گرم <b>کریم:</b> بسیار بخشنده، بخشاینده، از نامها و صفات خداوند <b>ملک:</b> پادشاه، خداوند <b>نماینده:</b> آن که آشکار و هویدا می کند، نشان دهنده <b>وهم:</b> پندار، تصور، خیال <b>یقین:</b> بی شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.</p>

## درس اول : شکر نعمت

املا	لغت
<p>منت - عزوجل - طاعت - قربت - مزید - نعمت - ممد حیات - مفرح ذات - عهده - عباد - تقصیر - عذر - رحمت - خوان نعمت - بی دریغ - ناموس - بندگان - فاحش - رحمت - حساب - باد صبا - زمردین - دایه - بنات - نبات -</p>	<p><b>اعراض:</b> روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی <b>انابت:</b> بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی <b>انبساط:</b> حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن <b>باسق:</b> بلند، بالیده <b>بنات:</b> چ بنت، دختران <b>بنان:</b> سرانگشت، انگشت <b>فایق:</b> برگزیده، برتر <b>فراش:</b> فرش گستر، گسترنده فرش <b>قبا:</b> جامه، جامه ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند. <b>قدوم:</b> آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن <b>قسیم:</b> صاحب جمال <b>کاینات:</b> چ کاینه، همه موجودات جهان</p>

<p>مهد - خلعت - قبا - اطفال - قدوم      موسم - عصاره تاکی - شهد - فایق      - باسق - غفلت - از بهر تو -      انصاف - سرور - کائنات - صفوت      - تتمه - شفیع - مطاع - نسیم -      جسیم - نسیم - وسیم - دجی -      خصال - موج بحر - انابت -      جل و علا - اعراض - تضرع و زاری      - زاری بنده - شرمسار - عاکفان      - کعبه - تقصیر - واصفان - حلیه      - تحیر - منسوب - کشتگان -      صاحب دل - مراقبت - بحر      مکاشفت - مستغرق - معاملت -      طریق انبساط - تحفه هدیه - مرغ      سحر - مدعیان - طلب - حیرت -      بنان - نقاش - بط - قصد - حاصل      - فرو گذاشت - شهرت - معاش      ورق - ستاینده - فرح - ناز -      احوال - واضح - فایق - مقرر -      معین - زیور - زینت - سرکشتگی      رز - رودربایستی</p>	<p><b>کرامت کردن:</b> عطا کردن، بخشیدن  <b>مراقبت:</b> در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده      به حق و یقین براینکه خداوند در همه احوال،      عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه      به غیر حق  <b>مزید:</b> افزونی، زیادی  <b>مطاع:</b> فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری      فرمان او را می‌برد.  <b>معاملت:</b> اعمال عبادی، احکام و عبادات      شرعی، در متن درس، مقصود همان کار      مراقبت و مکاشفت است.  <b>معترف:</b> اقرار کننده، اعتراف کننده  <b>مفخر:</b> هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه      افتخار  <b>مفرح:</b> شادی بخش، فرح‌انگیز  <b>مکاشفت:</b> کشف کردن و آشکار ساختن، در      اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است.  <b>منسوب:</b> نسبت داده شده  <b>منت:</b> سپاس، شکر، نیکویی  <b>موسم:</b> فصل، هنگام، زمان  <b>ناموس:</b> آبرو، شرافت  <b>نبات:</b> گیاه، رُستنی  <b>نبی:</b> پیغمبر، پیام‌آور، رسول  <b>نسیم:</b> خوش‌بو  <b>واصفان:</b> چ واصف، وصف کنندگان،      ستاینندگان  <b>ورق:</b> برگ  <b>وسیم:</b> دارای نشان پیامبری  <b>وظیفه:</b> مقرری، وجه معاش</p>	<p><b>تاک:</b> درخت انگور، رز  <b>تتمه:</b> باقی‌مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی      و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال      دور زمان رسالت  <b>تحیر:</b> سرگشتگی، سرگردانی  <b>تضرع:</b> زاری کردن، التماس کردن  <b>تقصیر:</b> گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن  <b>جسیم:</b> خوش‌اندام  <b>حلیه:</b> زیور، زینت  <b>خوان:</b> سفره، سفره فراخ و گشاده  <b>دایه:</b> زنی که به جای مادر به کودک شیر      می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.  <b>ربیع:</b> بهار  <b>روزی:</b> رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که      هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می -      رسد؛ وظیفه روزی: رزق مقرر و معین  <b>شفیع:</b> شفاعت کننده، پامرد  <b>شهد:</b> غسل؛ شهد فایق: غسل خالص  <b>صفوت:</b> برگزیده، برگزیده از افراد بشر  <b>عاکفان:</b> چ عاکف، کسانی که در مدتی معین      در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.  <b>عز و جل:</b> گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛      بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.  <b>عصاره:</b> آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر      به دست آورند؛ افشیره، شیر  <b>فاحش:</b> آشکار، واضح</p>
--	---	--

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

## درس دوم : مست و هشیار

املا	لغت
	ادیب: آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلم و مربی است.
	افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.
	اکراه: ناخوشایندبودن، ناخوشایند داشتن امری
	تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری
	حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم
	خمار: می‌فروش
	داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد
	درهم: درم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است.
	دینار: واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است، در متن درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف ، متفاوت بوده است.
	ذوالجلال: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت
	زاهد: پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد.
	صنعت: پیشه، کار، حرفه
	صواب: درست، پسندیده، مصلحت
	غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن
	گرو: دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛
	گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو
	محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.
	مدام: همیشه، پیوسته، می
	ملک: سرزمین، کشور، مملکت؛
	دار ملک: دارالملک، پایتخت
	واعظ: پند دهنده، سخنور اندرزگو
	والی: حاکم، فرمانروا
	وجه: ذات، وجود
محتسب - مست - پیراهن - افتان و خیزان - قاضی - خمار - داروغه - خوابگاه - وارهان - از بهر غرامت - عار - کلاه - بیهوده - هشیار - صواب - واعظ - تزویر - برهنه - صاحب - راهرو - راهبر - حقایق - مس - زر - خواب و خور - مرتبه - غریق بحر خدا - منظر - نظر - صاحب نظر - زیر و زبر - هوای وصال - تسمه - مسکوک - ذات - مامور - وثیقه - تعهد - تاوان - مصلحت - صنعت - حرفه - زاهد - پارسا - تعلقات - خسارت - ذوالجلال	

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

**درس سوم : نیکی**

املا	لغت
مرغ اسیر - بهر وطن - مسلک - همت - سحر - رفیق - طَرف - اجانب - بیت الحزن - غرقه - سلیمان - اهرمن - زمانه - صاحب - اهل خرد - محترم - تحفه - فراغت - انصاف و عدل - موافق - ثابت قدم - سلسله جنبان - طایر قدس - زنخدان - عصر مشروطه - عارف - محفل - نثار - خاکریز - ارتفاع - موسوم - کله قندی - استقرار - قلّه - ساجدی - مسائل - روحیه - احداث - محدود - مهندسی - تسلط - قاطعیت - جهاد - تقریباً - رزمنده - دو جداره - تدبیر - حساب شده فراق و جدایی	اجانب: ج اجنبی، بیگانگان احداث شدن: ساخته شدن استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن بیت الاحزان: خانه غم‌ها، جای بسیار غم انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب علیه‌السلام در آن در غم فراق یوسف علیه‌السلام گریه می‌کرده است. بیت الحزن: خانه غم، ماتمکده ثابت قدم: ثابت رأی و ثابت عزم، دارای اراده قوی سلسله جنبان: محرک، آن که دیگران را به کاری برمی‌انگیزد. طرف: کناره، کنار مسلک: روش، طریق موافق: همراهی و همراه

**درس پنجم : دماندویه**

املا	لغت
سپید - گیتی - کله خود - چهر دل بند - بنهفته - وارهی - ستوران - نحس - سپهر - اخترسعد - آوند - روزگار - ضربت - روزگار - ضربت - خرسند - فسرده - کافور - فساد - خامش منشین - سوزد - معجر - ارغند - تزیور - بگسل - بنای ظلم - سفله - بستان - سریر - عطا - شغال - محتاج - فرومایه - هرج و مرج - مٹاکی - مطبوعات - سستی - وطن خواه - تأثیر - راز - جاسوس	آوند: آونگ، آویزان، آویخته ارغند: خشمگین و قهرآلود بگسل: پاره‌کن، جداکن؛ در متن درس: نابودن کن پس افکنند: پس افکنده، میراث زُل زدن: با چشمی ثابت و بی‌حرکت به چیزی نگاه کردن ستوران: ج ستور، حیوانات چارپا خاصه اسب، استر و خر سریر: تخت پادشاهی، اورنگ سعد: خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد: سیاره مشتری است که به «سعداکبر» مشهور است. ضمداد: مرهم، دارو که به جراحت نهند؛ ضمداد کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کارگذاشتن تله‌های انفجاری است. عطا: بخشش، دهش فسرده: بیخزده، منجمد فغان: ناله و زاری، فریاد کلوخ: پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر



تهیه و تنظیم	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
احسان محسنی	

- الاغ - مین گذاری - عن قریب - قدیمی - تخریب - جرئت - بالاغیرتاً - معطل - زل - مواضع - حیلہ گری - صدام - افسار - سلانه سلانه - علف و خار - پوزه - اوضاع - خطرناک - محل - دهان - زور - آدمیزاد - عرعر - جفتک - نعل - هوس - حریف - عرق - حدس - متوجه - اضافی - اطلاعات - فروماندن - تلفات - اسیر بعثی - ته دل - نحس - زل زدن - گرزہ	<b>گلہ خود:</b> کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذارند. <b>گرزه:</b> ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک <b>معجز:</b> سرپوش، روسری <b>معطل:</b> بیکار، بلا تکلیف؛ <b>معطل کردن:</b> تأخیر کردن، درنگ کردن <b>نحس:</b> شوم، بدیمن، بداختر	<b>سفلہ:</b> فرومایه، بدسرشت <b>سلانہ سلانہ:</b> آرام آرام، به آهستگی <b>شرزہ:</b> خشمگین، غضبناک
---	--	---

درس ششم: نی نامه
------------------

املا	لغت
------	-----

نیستان - نفیر - شرحه شرحه - اشتیاق - وصل - جمعیت - جهت - ظن - نجست - اسرار - دستور - حریف - زهر - تریاق - دمساز - حدیث - قصه - هوش - مشتری - بی گاه - سوز - پخته - مور - رهنمون - معکوس - مستمع - غنچه - زلف - آشفنگی - محرم - حسب - گاه - تجلی - قرب - حضرت - گزید - مستغرق - حاجت - طلبد - عرضه - سلوک نغمه - حجاب - فروغ - ماتم محنت - فریاد و زاری	<b>خوش حالان:</b> رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان اند. <b>دستور:</b> اجازه، وزیر <b>دمساز:</b> مونس، همراز، درد آشنا <b>سور:</b> جشن <b>شرحہ شرحہ:</b> پاره پاره؛ <b>شرحہ:</b> پاره گوشتی که از درازا بریده باشند. <b>شیون:</b> ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت بر آرند. <b>ظن:</b> گمان، پندار <b>مستغرق:</b> مجذوب، شیفته؛ <b>مستغرق گشتن:</b> حیران و شیفته شدن <b>مستمع:</b> شنونده، گوش دارنده <b>مستور:</b> پوشیده، پنهان <b>نفیر:</b> فریاد و زاری به صدای بلند	<b>اشتیاق:</b> میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی <b>ایدونک:</b> ایدون که؛ ایدون: این چنین <b>بدحالان:</b> کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کند است. <b>بی گاه شدن:</b> فرارسیدن هنگام غروب یا شب پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه های مرتب، حجاب <b>تاب:</b> فروغ، پرتو <b>تریاق:</b> پادزهر، ضد زهر <b>حریف:</b> دوست، همدم، همراه <b>حسب:</b> برابر، اندازه، بر طبق
--	--	---

## درس هفتم: در حقیقت عشق

املا	لغت
حُسن - روحانی - مطلوب - وصول - واسط عشق - مأوا - محبت - غایت - خاص - معرفت - نردبان - قَدَم - تَرک - رَخت - سامان - فرض - حیات - مَمات - سودا - زیرکی - ارزد - دیوانگی - افزون - بی رای - قوت - فرق - حقیقت - ناگریز - لایق - زلف - پیچ و تاب - برانگیخت - کوهساران - مگریز - فرصت - یادگاران - نغمه محبت - زمانه - ترانه - میسر	بزم: محفل، ضیافت بی خودی: بی هوشی، حالت از خودرستگی و به معشوق پیوستن جسمانی: منسوب به جسم، مقابل روحانی جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند حُسن: نیکویی، زیبایی روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقوله روح و جان باشد. سامان: درخور، میسر، امکان سودا: خیال، دیوانگی شیدایی: دیوانگی فرض: لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است. کمال: کامل بودن، کامل ترین و بهترین صورت و حالت هرچیز، سرآمد بودن در داشتن صفتهای خوب محب: دوستدار، یار، عشاق مَمات: مرگ، مُردن نغمه: نوا، ترانه، سرود

## درس هشتم: از پاریز تا پاریس

املا	لغت
پاریز - فرسخ - سیرجان - ریگزار - چریغ آفتاب - قنات - اتراق - فراهم - دانشسرا - مراجعه - اعتبار - تداعی - تهیه - محصل - خطرناک - حواله - دهاتی - کازیه - اعضا - تحریر - استبعاد - غایت القصوا - غرق - توقف - نواحی - وصله - طیلسان - آتن - مهد - دموکراسی - رأی - عقرب - جرّاره - مارغاشیه - قطور - فراز - کرانه - فرات - رود یتیر - امپراطوری روم - موسولینی - صباحی - حبشه - مستعجل - سوءهاضمه - طاق ضربی - اعتصاب - کاووس - ضعیفان - تیغ - تهی - آیین - طریق - پیرمغان - خضر - فرخنده - بروکسل - سپاه نازی - تپه - واترلو - ناپلئون	اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن استبعاد: دوردانستن، بعیدشمردن چیزی؛ استبعاد داشتن: بعید و دوربودن از تحقق و وقع امری بازبسته: وابسته، پیوسته و مرتبط پانوراما: پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان که هرکس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می بیند. تداعی: یادآوری، به خاطر آوردن جرّاره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می شود. چریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح زود چشمگیر: شایان توجه، با ارزش و مهم حواله: نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است. طاق: سقف خمیده و محدّب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی: طاق احداث شده بین دهانه دوتیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می سازند. طَبَق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگه داری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می گذارند. طیلسان: نوعی ردا عجین آمدن: عجین شدن، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز غایت القصوی: حدّ نهایی چیزی، کمال مطلوب فرخنده پی: خوش قدم، نیک پی، خوش یمن فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه گیری مسافت تقریباً معادل شش کیلومتر کازیه: جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه ها روی میز قرار می دهند.

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

<p>– طَبَق – محوَّطه – پانوراما – توپخانه – وحشت – بارندگی – تعریف – ویکتوریا – فاتحه – دهات – دوگل – طاق – نَمَط – رواق – ممیز – طاقه – دلپذیر – ابراهیم ادهم – طاعت – اخلاص – زود گذر بساط – هضم غذا – مغان – ملاط محذب – ملزم – هرم – شطرنج منسوب – صباح</p>	<p><b>کی:</b> پادشاه، هریک از پادشاهان سلسلهٔ کیان <b>کیانی:</b> منسوب به کیان؛ <b>کیان:</b> کی‌ها، هریک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا <b>مارغاشیه:</b> ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ <b>غاشیه:</b> سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت <b>مستعجل:</b> زودگذر، شتابنده <b>مغان:</b> موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند. <b>مَرکب:</b> اسب، آنچه بر آن سوار شوند. <b>نَمَط:</b> بساط شطرنج</p>	<p><b>رواق:</b> بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم سرپرزدن: توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می‌گویند. <b>سوء هاضمه:</b> بدگواری، دیر هضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سردل یا نفخ همراه است. <b>صباح:</b> بامداد، سپیده دم، پگاه</p>
---	---	--

### درس نهم: کویر

املا	لغت
<p>تموز – سوزان – سرازیر – ارگ – مزینان – باغستان – دراز – مشایعت – مُهر – بیهق – فقه – تقوا – فقیر و غنی – غرفه – حاضر و غایب – ملاً هادی اسرار – حیات – منقلب – بی صبرانه – غربت زندان – گستر – ماوراء الطبیعه – مذهب – سنگریزه – وحی – عطر – الهام – اسرارآمیز – استشمام – نخلستان – مهتاب – غیب – گریه آلود – راستین – شیعه – سایه روشن غروب – دهقان – هیاهو – گلّه – تفرجگاه – گردشگاه – نظاره – معلق – تَلألوء – قندیل – ابدیت – لوکس – آسفالت – کهکشان – تلقی – لذت</p>	<p><b>آستانه:</b> آستان، آغاز <b>ابدیت:</b> جاودانگی، پایداری، بی‌کرانگی <b>ارادت:</b> میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام <b>استشمام:</b> بوییدن <b>اسرا:</b> در شب سیرکردن، هفدهمین سورهٔ قرآن کریم <b>اندوه‌گسار:</b> غم‌گسار، غمخوار <b>انگاره:</b> طرح، نقشه <b>اهورایی:</b> ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ <b>ایل و تبار:</b> خانواده و نژاد و اجداد <b>زین:</b> منسوب به طفیل، وابسته، آن که وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده <b>عدلیّه:</b> دادگستری <b>غرفه:</b> بالاخانه، هریک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوَّطه می‌سازند که مشرف بر محوَّطه است. <b>فقه:</b> علم احکام شرعی، علمی است که از فروغ عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است. <b>قاش:</b> قاچ، قسمت برآمدهٔ جلوی زین؛ کوههٔ زین</p>

<p>نشئه - ابدیت - قدس - محروم - حلقه - چغندر - راز - سموم - اهورایی - مصلحت اندیش - گشت و گذار - گردشگاه - نشئه - اسرا - کاسه - اذان - تکبیره الاحرام - قامت - تفنگ - شیبه - قاش - زین - دوره گردان - بساط حلوا - ایل - مزه - تبعید - یغما - مصیبت - بلوط - زغال - منقل - آفت - تنفس - اتاقت - محصور - جان فرسا - حیاط - زرق و برق - همدم - مأمور - غصه - سرگردانی - حد و حصر - قشقای - دل بستگی - تصدیق - قاب - مزایا - محله - مباحات - شوکت - عزیمت - زلال - انتظار - مرتفع - آغوش - کهر - گرند - تاخت و تاز - دلاویز - معطر - سخاوت - مواهب - طبیعت - گران قدر - بطالت - تنگ - محبوس - ترقی - رفاقت - دادگستری - ساوه - دزفول - پرس و جو - ترقی - عدلیه - عاقبت - محاسبه - شاهین - تیز - طفیلی - بساط تهویه - اختراع - ایل و تبار - بیلاق - حرمت - آسایش - آرام و قرار - غمخوار - اندوهگسار - لبریز - عطرآگین - مدهوش - قلّه های کمانه - غارت - تاراج - موضع فراسو - زین - طفیل</p>	<p>قدس: پاکی، صفا، قداست  <b>قندیل:</b> چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند.  <b>کمانه:</b> نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان  <b>کهر:</b> اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.  <b>گرند:</b> اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.  <b>گرمسیر:</b> منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر  <b>ماورا:</b> فراسو، آن‌سو، ماسوا، برتر  <b>ماوراء الطبیعه:</b> آنچه فراتر از عالم طبیعت و مده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها  <b>مباحات:</b> افتخار، سرافرازی  <b>مدرس:</b> محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن  <b>مشایعت:</b> همراهی کردن، بدرقه کردن  <b>معلق:</b> آویزان، آویخته شده  <b>نشئه:</b> حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی  <b>نظاره:</b> تماشا کردن، نگاه نگریستن  <b>یغما:</b> غارت، تاراج؛  <b>به یغما رفتن:</b> غارت شدن</p>	<p><b>بطالت:</b> بیکاری، بیهودگی، کاهلی  <b>بن:</b> درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی  <b>پرنیان:</b> پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر  <b>تعبیر:</b> بیان کردن، شرح دادن، بازگویی  <b>تفرجگاه:</b> گردشگاه، جای تفرج، تماشاگاه  <b>تلقی:</b> دریافت، نگرش، تعبیر  <b>تموز:</b> ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما  <b>حکمت:</b> فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی  <b>دلاویز:</b> پسندیده، خوب، زیبا  <b>سموم:</b> باد بسیار گرم و زیان رساننده  <b>شبدر:</b> گیاهی علفی و یک‌ساله؛ شبدر دوچین: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از رویدن چیده شده باشد.  <b>شیبه:</b> صدا و آواز اسب</p>
--	---	--

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰</b>
-----------------------------	---

--	--

**درس دهم : فصل شکوفایی**

املا	لغت
<p>برزخ - آیینه دار - غرق - غبار - انتظار - برخیز - نسیم - بی تاب و قرار - تبه - غمین - تیرانا - داعیه - سراسر - سراپا - گشاده دستی - سپاس گزاری - پالیز - دلپذیر - خستگان - میزبان - فرسودگان - نوازشگر - زخمه - کرامت - میراث - ایثار - زرافشانی - گوهر - آزادگی - سعادت - رهنمون - بت توقع - منتظر - مزد</p>	<p><b>برزخ:</b> حدّ فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله بین دنیا و آخرت</p> <p><b>چشمداشت:</b> انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی؛</p> <p><b>چشمداشتن:</b> منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن</p> <p><b>داعیه:</b> ادّعا</p> <p><b>زخمه:</b> ضربه، ضربه زدن</p> <p><b>گشاده دستی:</b> بخشندگی، سخاوت</p>

**درس یازدهم: آن شب عزیز**

املا	لغت
<p>عصبانی - بقیّه - مُصر - ثلث - حقوق - احتمال - تلّ خاکی - چفیه - کُلّت - خصایل - فرق - موحدی - مسلّط - مطمئن - جذب - پیغام - طنز - صلوات - آغوش - عرض - حمله - شامه قوی - غریب - طفره - اصرار - التماس - عاقبت - متقاعد - مقدمات - پراکنده - همراهی - تعقیب - دریغ - تعلیم - شَحّ - مراقب - فاصله - سنگر - تپّه - دیده بانی - زمزمه - لطیف - سبک - تأیید - دیدرسی - توپ - فراهم - تیره - عمق - جثّه -</p>	<p><b>بی حفاظ:</b> بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.</p> <p><b>تشر:</b> سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می شود.</p> <p><b>پگاه:</b> صبح زود، هنگام سحر</p> <p><b>تعلّل:</b> عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن</p> <p><b>جناق:</b> جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه</p> <p><b>حزین:</b> غم انگیز</p> <p><b>حمایل:</b> نگه دارنده، محافظ؛</p> <p><b>حمایل کردن:</b> محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

<p>سجده - همسطح - حزین - لحن - برافروختن - انتها - اطراف - برانداز - سنگر - تحویل - موضع - یقیناً - فرصت - چرت - سیرخواب - مزمزه - برخیزید - تمایل - تفنگ - معرکه - مهیب - هضم - معبر - محوطه - خاک ریز - تیربار - دوشکا - حفاظ - خوابیده - رمق - ذله - عجیب - ذوق - انهدام - غریبانه - جگرخراشتر - جناق - رمق - تعلل - موظف - تشر - شهادتین - بیهوش - قاب - موثر - طریق - سرافراز - حیثیت - وصف - زلف - دیباچه - زیور - خاطر - شامگاه - بی ملاحظه - حُسن - شرمندگی - شاهد - محضر - اسارت - اشارت - اشتیاق - مسلم - لبریز - روضه - قتلگاه</p>	<p><b>کلافه:</b> بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده <b>گردان:</b> واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است. <b>متقاعد:</b> مجاب شده، مجاب، قانع شده؛ <b>متقاعد کردن:</b> مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن <b>مجسم:</b> به صورت جسم درآمده، تجسم یافته <b>محضر:</b> دفترخانه، دادگاه <b>مُسلِم:</b> پیرو دین اسلام <b>مُصِر:</b> اصرارکننده، پافشاری کننده <b>مَعْبَر:</b> محل عبور، گذرگاه</p>	<p><b>حیثیت:</b> آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش نامی شخص می شود. <b>خشاب:</b> جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. <b>دنچ:</b> ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد <b>دیباچه:</b> آغاز و مقدمه هر نوشته</p>
---	--	---

### درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

املا	لغت
<p>سیاوش - کاووس - خیره سر - زابل - فرهیختگی - رزم - بزم - سودابه - آزر - حیا - عفاف - نمی سپارد - متهم - سپهد - سبو - گزند - هاماوران - جهاندار - رسوا - بسپرم - دل گسل - ساروان - هیون - هیزم - تطاول - آتش فروز - زبانه - سراسر - زرین - هشیوار - تازی - نعل - پراگنده - بها - رها - دهش - تپش - غو - قبا - سمن - هامون - پوزش -</p>	<p><b>آزر:</b> شرم، حیا <b>ارتفاع:</b> محصول زمین های زراعتی؛ <b>ارتفاع ولایت:</b> عایدات و درآمدهای مملکت <b>اندیشه:</b> بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر <b>ایمن:</b> در امن، دل آسوده <b>بریان:</b> در لغت کباب شده و پخته شده برآتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن <b>پُرمايه:</b> گران مایه، پرشکوه؛ <b>مایه:</b> قدرت، توانایی <b>تازی:</b> اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک</p> <p><b>شبببخون:</b> حمله ناگهانی دشمن در شب <b>طرح افکندن:</b> کنایه از بنا نهادن؛ <b>طرح ظلم افکندن:</b> سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن <b>عجم:</b> سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ <b>ملوک عجم:</b> پادشاهان ایران <b>عفاف:</b> رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی <b>غربت:</b> غریبی، دوری از خانمان <b>فرهیختگی:</b> فرهیخته بودن، فرهیخته، برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ</p>

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

<p>تنگ - شبیخون - صاحب‌دلان - خسرو - مراغه - رصدخانه - خرق عادت - گذر - ضربت - آزادگان - تیغ - مجروح - گریز - نهنگ = عَجَم - تطاول - رعیت - اذیت - مکاید - کُربت - غربت - ارتفاع - ولایت - نقصان - خزانه - تهی - مصیبت - زوال - ضحاک - عهد - حَشَم - مقرر - تعصب - تقویت - طرح - پیشه - سلطان</p>	<p>فربادرس: یاور، دستگیر      کُربت: غم، اندوه؛      کُربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم      مقررشدن: قرارگرفتن، ثابت و دوام یافتن      مکاید: جِ مکیده یا مکیدت: کیده‌ها، مکرها، حيله‌ها      مَلک: پادشاه، سلطان      موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور      نقصان: کم‌شدن، کاهش یافتن      نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر      فرودآوردن در مقابل کسی برای تعظیم      نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قراردادن      نیک‌پی: خوش قدم      نیک‌دهش: نیک‌کننده      ولایت: کشور، سرزمین      هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه      هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام</p>	<p>تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت      تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن      تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛      به تعصب: به حمایت و جانب‌داری      حَشَم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا      حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع      حَسْتَن: زخمی کردن، مجروح کردن      خُود: کلاه خود      خیره‌سر: گستاخ و بی‌شرم، لجوج      دستور: وزیر، مشاور      زوال: نابودی، از بین رفتن      سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات      سپردن: طی کردن، پیمودن      سمن: نوعی درخت گل، یاسمن</p>
---	--	---

## درس سیزدهم: خوان هشتم

املا	لغت
<p>خوان هشتم - هان - سورت - سوز - وحشتناک - تیره - قهوه خانه - همگنان - نقال - آتشین - پیغام - نای - سکوت - چوب دستی - منتشا - حدیث - مست - صحنه - صدف - ماخ سالار - هرپوه - مات - عیار - مهر - شعر - محض - تیره بختی - خیس - سهراب -</p>	<p>عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار      مرادف: مترادف، هم‌ردیف      مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده      مَنتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست      تنیده: درهم یافته      رَجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.      زخم کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.      سورت: تند و تیزی، حدت و شدت</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

<p>ضجّه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا عماد: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد.</p>	<p>می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر) ناورد: نبرد هریوه: هروی، منسوب به هرات(شهری در افغانستان) هول: وحشت انگیز، ترسناک</p>	<p>تابوت - هماوا - مرتعش - لحن - رَجَز - عماد - تکیه - عرصه - زال خواه - صلح - بهر - تهمتن - گرد سجستانی - پهناور - غیرتمند زهر - سِنان - پهلوان هفت خوان طعمه - تزویر - حس - هوش اعتنا - طاق - همتا - طفلک - سایه - شغاد - چاهسار - ضجّه - میزبان - کمند شصت خمّ خویش شوق - رقابت - تنیده - لبریز - حالت - هشیار - سجود - تأمل - مثلت - محتوا</p>
---	--	--

### درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

املا	لغت
<p>مجمع - مرغان - شهریار - اقلیم - هدهد - افسر - گشته ام - اطراف - اکناف - گیتی - آگاه - پرنندگان - کوه قاف - آشیان - همتا - ذره - شکوه - مهریزی - جملگی - خطرات هراس - تحمّل - پوزش - هموار - محبوب - صاحب - زوال - طاووس - عذر - آرزو - گلزار - صفا - معذور - شاهان - دل باخته - بهانه - طلب - راهبر - رهنمون - قرعه - قضا - دراز هراسناک - جرئت - فرسنگ - تعب - غرق - سوزنده - سرکش - بتابد - معرفت - عالی صفت - قدر - حقیقت - صدر - استغنا - دعوی - معنا - افسرده - توحید - تفرید - تجرید - حیرت - دائم - حسرت -</p>	<p><b>دعوی:</b> ادّعا، ادّعی خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. <b>معنی،</b> حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و <b>دعوی</b> لافی است تهی از معنی. <b>زاد:</b> توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند. <b>سروش:</b> پیام آور، فرشته پیام آور <b>شگرف:</b> قوی، نیرومند <b>شیدا:</b> عاشق، دلداه <b>صدر:</b> طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار <b>کلان:</b> دارای سنّ بیشتر <b>گرم رو:</b> مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا <b>گرده:</b> قرص نان، نوعی نان <b>مخاصمت:</b> دشمنی، خصومت <b>مصاحبت:</b> هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن</p> <p><b>استغنا:</b> بی‌نیازی، در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا <b>اعانت:</b> یاری دادن، یاری <b>افسرده:</b> منجمد، سرمازده <b>اکناف:</b> جِ کَنَف، اطراف، کناره‌ها <b>اولی:</b> شایسته؛ <b>اولی‌تر:</b> شایسته‌تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفصیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده- اند). <b>تجرید:</b> در لغت به معنای تنهایی گزیدن، ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست. <b>تعب:</b> رنج و سختی <b>تفرید:</b> دل خود را متوجّه حق کردن، دل از علايق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردشمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنی گم شدن عارف در</p>



## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

<p>حیران - تحیر - فقر - سایه - وحشت          - نخستین - منزل - زاری - همت -          روزگار - خستگی - همگی - سروش          غیبی - شادمانی - محو - قبا - طرب          - تجدید - طبق - معیار - باغ قدس          - جلوه گاه - وصلت - مجاز - فراز -          گل و خار - نسخه - نجم رازی -          مصاحبت - اشتر - وجه - زاد و توشه          - مخاصمت - آخر الامر - قرار -          موضع - حاضر - اعانت</p>	<p><b>مقالات:</b> چ مقالت، گفتارها، سخنان  <b>وادی:</b> سرزمین، در متن درس مجازاً در          معنای «بیابان» کاربرد دارد.</p>	<p>معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در          توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را          گم کند و به فراموشی سپارد.</p>
---	---	---

## درس شانزدهم: کباب غاز

املا	لغت	لغت
<p>کباب غاز - موقع - ترفیع - رقبه -          هم قطار - قرار و مدار - ولیمه -          صحیح - عزت - فوراً - عیال -          تازگی - عروسی - ظرف و کارد -          مالیّه - بودجه - ابداً - خرت و پرت          - مابقی - نقداً - سماق - آزرگار -          صابون - عاریه - اوقات تلخ -          محال - شکوم - چاره - موافقت -          پذیرایی - غاز - معهود - اعلا -          کباب بره ممتاز - مخلفات - تخت          خواب - بی نظیر - دیلاق - لات و          لوت - بدریخت و بد قواره - زیارت          - مسرور - مشعوف - غول - صله          ارحام - لهذا - واتر قیده - تک و          پوز - گریه - شسته - تصور -          رأس - هندوانه - ورنانداز - عجاب          - هراسان - عقلت - آبرو - سربه</p>	<p><b>تصنّعی:</b> ساختگی  <b>تک و پوز:</b> دک و پوز: به طنز، ظاهر شخص          به ویژه سر و صورت  <b>تنبوشه:</b> لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در          زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن          عبر کند.  <b>تیربار:</b> سلاح خودکار آتشین، سنگین تر و          بزرگ تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار          فشنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسل سنگین  <b>جبهه:</b> پیشانی  <b>جیر:</b> نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و          پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند          آنها به کار می‌رود.  <b>چلمن:</b> آن که زود فرب می‌خورد، هالو؛ بی -          عرضه، دست و پاچلفتی</p>	<p><b>آزگار:</b> زمانی دراز؛ ویژگی آنچه بلند و طولانی          به نظر می‌آید.  <b>آسمان جُل:</b> کنایه از فقیر، بی چیز، بی -          خانمان؛  <b>جُل:</b> پوشش به معنای مطلق  <b>استشاره:</b> رای زنی، مشورت، نظر خواهی  <b>استیصال:</b> ناچاری، درماندگی  <b>اطوار:</b> رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار  <b>اعلا:</b> برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز  <b>امتناع:</b> خودداری، سرباز زدن از انجام کاری          یا قبول کردن سخنی  <b>انضمام:</b> ضمیمه کردن؛ به انضمام: به          ضمیمه، به همراه  <b>بادی:</b> آغاز (در اصل به معنی آغاز کننده          است)</p>

<p>مهر - حقا - منطقی - استشاره - منحصر - کودن - ملتفت - حلاج - معهود - مبلغ - سرخ و سیاه - حلقوم - قید - منصرف - دکان - استیصال - طبیب - قدغن - قنطاق - تشریف - پرت و پلا - اسکناس - قول - زوایا - مخیله - نشخوار - دقیق - سرسری - ضعیف - شبستان - دماغ - گره - مهارت - احد - وجنات - تعارف - پهلو - مخمل - احوال - شغل - گز - باقلوا - سوغات - قد دراز - کج و معوج - جویده - غیر مترقبه - سپاسگزاری - مهلت - پهلو - استدعا - عاجزانه - صرف - کاه - اصرار - دلی از عزا - بستری - متعارف - ابا و امتناع - پوزقند - آراستن - تخلف - حلقه - صیغه - بلعت - اهتمام - تام - کراوات - پوتین - بزاق - طاووس - مست وار - تعجب - قالب بدن - جامه - درزی ازل - قامت - متانت - تعارفات معمولی - برگزار - وقار - فاضل - لایق - معرفی - مقرر - قلباً مسرور - معهود - آسوده - محتاج - تفکر - تصور - جایز - حرافی - بذله - لطیفه - متکلم وحده - بلا معارض - امامزاده - حضرت - عبدالعظیم - منچستر - لعنت - حنجره - تنبوشه - بلعیدن - قلبه - قصیده - فغان - مرحبا - ادعا - فضل - مکرر - حضار - کباده - محظوظ - جبهه - حقیقتاً - تخلص - تحقیر - زواید -</p>	<p><b>حضار:</b> آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران <b>حلقوم:</b> حلق و گلو <b>خرت و پرت:</b> مجموعه‌ای از اشیاء، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش <b>خرخره:</b> گلو، حلقوم <b>خوردرفتن:</b> ساییده شدن و از بین رفتن <b>خمره:</b> ظرفی به شکل خم و کوچک‌تر از آن <b>خفایا:</b> ج خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن؛ در جاهای پنهان ذهن <b>خوش مشربی:</b> خوش مشرب بودن؛ خوش معاشرتی و خوش صحبتی <b>درزی:</b> خیاط <b>دوری:</b> بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه <b>دیلاق:</b> دراز و لاغر <b>سرسرا:</b> محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند. (امروزه سرسرا را فرهنگستان به جای واژه بیگانه «هال» و همچنین واژه بیگانه «لابی» به تصویب رسانده است) <b>سکندری:</b> حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش آمدن <b>گنده:</b> تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم <b>لطیفه:</b> گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک <b>ماسیدن:</b> کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن</p>	<p><b>بحبوحه:</b> میان، وسط <b>بدقواره:</b> آن که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب <b>بذله:</b> شوخی، لطیفه <b>برجک:</b> سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد. <b>بقولات:</b> انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات <b>بلامعارض:</b> بی‌رقیب <b>بلعت:</b> فروبردن، بلعیدن؛ صرف کردن صیغه بلعت: خوردن <b>پایی شدن:</b> در امری اصرار ورزیدن <b>پتیاره:</b> زشت و ترسناک <b>پرت و پلا:</b> بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرکب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند. <b>ترفیع:</b> ارتقایافتن، رتبه گرفتن <b>تصدیق:</b> تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری <b>شبان:</b> چوپان <b>شخیص:</b> بزرگ و ارجمند <b>شرفیاب شدن:</b> آمدن به نزد شخص محترم و عالی قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن <b>شش دانگ:</b> به طور کامل، تمام</p>
--	---	--

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

ما يتعلق به: آنچه بدان وابسته است.

ما یحتوی: آنچه درون چیزی است.

متفرعات: شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن به معنی متعلقات به کار رفته است)

متکلم وحده: آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.

مجلس آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود؛ بزم آرا

محظور: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محظورگیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (املای این واژه به صورت محذور نیز آمده است)

محظوظ: بهره‌ور

مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.

مضغ: جویدن

معهود: عهدشده، شناخته شده، معمول

معوج: کج

نامعقول: آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل

واتر قیدن: تنزل کردن، پس روی کردن

وجنات: صورت، چهره

ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.

شکوم: شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن

شیء عَجَاب: اشاره به آیه «انّ هذا لشیء عَجَاب» (سوره ص / آیه ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود.

صلة ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن

عاریه: آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند.

علامه: آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.

غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی

قطعه بعد آخری: تکه‌ای بعد از تکه دیگر

کاهدان: انبار کاه

کان لم یکی شیئاً مذکوراً: بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود»؛ در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها سر به نیست شد.

کباده: وسیله‌ای کمّانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدّد قرار دارد؛ کباده چیزی را کشیدن: ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن

کتل: پشته، تپه

کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار، دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و

متروک - اصرار - مرحوم - پیشاوری - مألوف - استعمال - حضار - تصدیق - سزاوار - اثنا - سراسر - عمارت - هم قطار - احتمال - احیاناً - کاینات - اعتنا - تپیدن - غاز فربه - برشته - به محض - خرخره - مانده - محظور - تظاهرات - شخیص - توطئه - می‌ماسد - بغل - محض - حفظ - ظاهر - ساطور - قصاب - ضمناً - یک ریز - تعارف - لااقل - بی‌حیا - آلوی برغان - منحصرأ - میزبان - محض - مختصر - قحطی زدگان - حلقوم - کتل - گردنه - مراحل - مضغ - بلع - هضم - تحلیل - گوشت خوار - تحولات - حبوبات - لیسیده - گلگون - لخت لخت - قطعه بعد آخری - جماعت - کرکس - گورستان - منظره - هولناک - تحویل - خنده زورکی - خوشامدگویی - ساختگی - بحبوحه - زوال - بی‌ثباتی - شقاوت - پتیاره - وقاحت - بدقواره - جستم - طنین انداز - معیت - مایتعلق به - حلقوم - بلعیده - صندوقچه - ورزید - ناز شست - نثار - ادا و اطوار - هویدا - هق هق کنان - تقصیر - بهانه - تراشی - خمره روغن - احوال - تسکین - غلیان - حیاط - قشر - مصنوعی - مزاحم - تأسف - فضل

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

<p>دو نوع قنطاق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه ساز روسی.</p> <p><b>کلک:</b> آتشدانی از فلز یا سفال؛ کلک چیزی را کندن: خوردن یا نابود کردن چیزی</p>	<p><b>هم‌قطار:</b> هریک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.</p> <p><b>هویدا:</b> روشن، آشکار</p>	<p>– نودوز – کلّیه – متفرعات – انضمام – مایحتوی – چلاق – تیر – ترفیع رتبه – گلّه – گلّه – ارمیا – تانک – توجه – موقع – دفعه – عَلامه – منظور – مطمئن – کلاشینکف – مسلسل – هیکل – قیافه – کُنده – بیهوده – موتور – دیزلی – احتمالاً – حواس – مهندس – آرپی جی – وهم – قوم – واقعیت – تفنگ – مقابله – سکندر – مسلح – تعقیب – محکم – آغوش – تیره و تار – مبهم – مرتعش – زانو – کوتاه دیدگی – خیزد –</p>
---	---	---

### درس هفدهم: خنده تو

املا	لغت
<p>سوسن – دگرگونی – رهایی – آخته کف آلوده – برفرازد – بهاران – انتظار – جزیره – دستاورد – سزاوار – سو – پیچ و تاب – غم – تبسم – ستارگان – درخشندگی – غایی – اکتفا – رهگذر – بایست – خلفت – ذی حیات – اوه – بی حدّ و کران – عقاب آسا – تندرو</p>	<p><b>آخته:</b> بیرون کشیده، برکشیده <b>دستاورد:</b> نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید.</p> <p><b>ذی حیات:</b> دارای حیات، زنده، جاندار <b>سرحد:</b> مرز، کرانه <b>غایی:</b> منسوب به غایت، نهایی</p>

### درس هجدهم: عشق جاودانی

املا	لغت
<p>مخيله – ترسیم – سجایا – ارزشمند – ذکر – تلاوت – معشوق – غبار – حراج – اهمیت – ناگزیر – سالخوردگی – موضوع – صحیفه – ظاهر – صحیفه – مضمون – عجب – عتاب – قواعد – وسوسه – مقاومت –</p>	<p><b>ابهت:</b> بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود.</p> <p><b>اعلان:</b> آشکار کردن چیزی و با خبر ساختن مردم از آن</p> <p><b>جلی:</b> ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.</p> <p><b>سجایا:</b> ج سجیه، خواه، خُلق‌ها و خصلت‌ها <b>صحیفه:</b> کتاب <b>عتاب:</b> سرزنش، ملامت، تندی</p>

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

غرس: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه

کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی

کفایت: کافی، بسنده

متنبه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن و

پندگرفتن

مخیله: خیال، قوه تخیل، ذهن

معمّر: سالخورده

اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن،

اهتمام ورزیدن در کاری: همت گماشتن به

انجام دادن آن

بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی

گیاهان خودرو و درخت روییده باشد.

تسکین: آرامش، آرام کردن

تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی

نیایش : لطف تو

افسرده: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال

جبین: پیشانی

روایی: ارزش، اعتبار

جماعت - اعلان - منتشر - متوقف -

شتاب - غلغله - کوی و برزن - همواره

- همه‌مهمه - تأخیر - مهر - نظر -

حضور - نیمکت - تسکین - معمول

- توزیع - جوایز - بازرس - ابهت -

دهکده - مأمور - کهنه - بستر -

خطوط - احوال - غرق - حیرت -

کرسی - نواحی - دقت - قناعت -

تأسف - تلف - باز یچه - کهن - متأثر

- تنبیهات - ضربات - صفحه - ضمیر

- محو - انتها - تاسف - لحظه -

خدمت گزار - قدر - مستغرق - راضی

- رسا - جرئت - سرزنش - کفایت -

متنبه - افسوس - ملامت - مستقل

- اهتمام - مستقل - هوس - رخصت

- حفظ - مغلوب و مهتور - وداع -

معرفت - تحریر - کتابت - اهتزاز -

ترنم - ثابت - اوضاع - فرسوده -

عرش - جان کاه - قوت - خونسردی

- معمّر - عینک - بستر - هیجان -

حالتی غریب - دریغا - شیپور -

طنین - مهابت - بغض

## مشابه‌های املائی ( کلمات هم آوا و شبیه )

ء - ع - ا

- |                                       |                                      |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| عاجل: شتاب کننده، اکنون               | ۱. آجل: آینده                        |
| عذار: رخسار، صورت                     | ۲. ازار: لنگ، شلوار                  |
| علم: پرچم، نشانه                      | ۳. آلم: رنج و سخنی                   |
| علیم: دانا                            | ۴. الیم: دردناک                      |
| عمار: ساختمان                         | ۵. امارت: فرمانروایی                 |
| عبا: بخشی از لباس مردان در قدیم       | ۶. ابا: پرهیز                        |
| عجل: شتافتن                           | ۷. آجل: زمان مرگ، مهلت               |
| عزل: برکناری، خلع                     | ۸. آزل: آغاز زمان                    |
| عرض: یکی از ابعاد                     | ۹. ارض: زمین                         |
| عنا: درد ورنج                         | ۱۰. اناء: ظرف                        |
| عیار: معیار سنجش، اندازه گرفتن        | ۱۱. ایار: ماه سوم بهار در تقویم رومی |
| عمل: کار و فعل                        | ۱۲. امل: آرزو                        |
| براعت: برتری                          | ۱۳. برأت: تبرئه شدن                  |
| تعدی: تجاوز                           | ۱۴. تادی: ادا کردن                   |
| تعلّم: یادگیری                        | ۱۵. تألم: دردمندی                    |
| خلع: برکناری، برکندن                  | ۱۶. خلأ: خالی                        |
| سَماع: مجلس شنیدن موسیقی و رقص عرفانی | ۱۷. سَماء: آسمان                     |
| ضیاع: ج ضیعت: زمین کشاورزی            | ۱۸. ضیاء: روشنی                      |
| مُبدع: ابداع کننده، مبتکر و مختر      | ۱۹. مَبْدأ: آغاز                     |

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

مُعاصر: هم‌عصر

۲۰. مآثر: آثار

معمور: آباد

۲۱. مأمور: امر شده

مَعونَت: یاری

۲۲. مَوونَت: هزینۀ زندگی

مَرعی: رعایت شده

۲۳. مَرئی: نمایان

رَفعت: بلندی

۲۴. رَأفت: مهربانی

## ت - ط

أطباع: ج. طبع، سرشت‌ها

۲۵. اتباع: پیروان

طَبع: ذات و سرشت / چاپ کردن

۲۶. تَبَع: پیروی

طراز: نوع و طبقه / حاشیۀ لباس

۲۷. تراز: ابزار در بنّایی / اختلاف دخل و خرج

طور: نام کوهی

۲۸. تور: نوعی دام، نوعی پارچه

طین: گل

۲۹. تین: انجیر

سطور: سطرها

۳۰. ستور: چهارپا

طاق: سقف قوسی شکل / تک و منفرد

۳۱. تاق: نوعی درخت

فِطرت: ذات و سرشت

۳۲. فِترت: سستی و ضعف

مُطاع: اطاعت شده

۳۳. مَتاع: کالا

مطبوع: خوشایند

۳۴. متبوع: تبعیت شده

طوفان: باد و باران فراوان و شدید

۳۵. توفان: خروشنده و غرّان

## ه - ح

۳۶. أشباح : جِ شَبَح: سایه  
 ۳۷. بهر: بهره  
 ۳۸. تهدید: ترساندن، بیم دادن  
 ۳۹. هور: خورشید  
 ۴۰. هُدَى: هدایت  
 ۴۱. سهو: خطا، فراموشی  
 ۴۲. شِبَه: مانند  
 ۴۳. مُهْمَل: سخن بیهوده و بی معنی  
 ۴۴. نواهی: نهی‌ها  
 ۴۵. هایل: ترسناک  
 ۴۶. هِجْر: جدایی و هجران  
 ۴۷. هول: ترس / دست‌پاچی  
 ۴۸. مباحات: نازیدن، افتخار کردن  
 ۴۹. هَرَس: بریدن شاخه‌های زاید
- أشباه: جِ شِبَه: مثل و مانند  
 بحر: دریا  
 تحدید: تعیین مرز  
 حور: سیه‌چشمان بهشتی  
 حُدَى: آوازی که شتربان برای شتر می‌خواند  
 صحو: هوشیاری  
 شَبَح: سایه  
 مَحْمَل: سازهای که بر شتر می‌بندد و در آن می‌نشینند.  
 نواحی: ناحیه‌ها  
 حایل: مانع  
 حَجْر: سنگ  
 حول: نیرو و قدرت / پیرامون و حوالی  
 مباحات: جِ مباح: آنچه مجاز و رواست.  
 حَرَس: نگهبانی، نگهبان  
 حِرص: آزمند

## ق - غ

۵۰. القاء: منتقل کردن، آموختن، تلقین  
 ۵۱. بَقَل: سبزی و تره بار  
 ۵۲. رَقَم: عدد، نوشته  
 ۵۳. قلیان: ابزار استعمال دخانیات  
 ۵۴. فِرَاق: جدایی و هجران
- الغاء: لغو کردن  
 بغل: کنار  
 رَغَم: بر خلاف میل، به خاک مالیدن بینی کسی  
 غَلِیان: جوشش  
 فَرَاغ: آسودگی و رهایی



## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

غازی: جنگجو	۵۵. قاضی: داور، حکم کننده
غالب: چیره	۵۶. قالب: شکل
غدر: خیانت و نیزنگ	۵۷. قدر: قضاوقدر / اندازه / ارزش
غدیر: آبگیر	۵۸. قدیر: توانا
غرابت: دور بودن از ذهن، پیچیدگی	۵۹. قرابت: نزدیکی، خویشاوندی
غرض: نیت بد	۶۰. قرض: وام
غوی: گمرا	۶۱. قوی: نیرومند
مستغلات: زمین کشت غلات	۶۲. مستقلات: امور مستقل
مغلوب: شکست خورده	۶۳. مقلوب: دگرگون شده
غریب: بیگانه	۶۴. قریب: نزدیک
پرتغال: نام کشور	۶۵. پرتقال: نام میوه‌های

## س - ث - ص

اثاث: اسباب خانه	۶۶. اساس: پایه
اِصرار: پافشاری	۶۷. اصرار: رازها
انتصاب: گماشته شدن	۶۸. انتساب: نسبت داشتن
ثَقَت: اطمینان	۶۹. سَقَط: مرده، کم ارزش، بیهوده
ثَمَن: قیمت	۷۰. سَمَن: نوعی گل
ثمین: قیمتی	۷۱. سمین: چاق
ثنا: ستایش	۷۲. سنا: روشنی

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

۷۳. ثواب: اجر کار نیک	صواب: درست
۷۴. رَسَا: شیوا	رَثَا: سوگ
۷۵. سفر: رفتن از شهری به شهری	صفر: ماه نخست سال قمری
۷۶. سفیر: فرستاده	صفیر: صدای شبیه سوت
۷۷. سِلَاح: جنگ افزار	صَلَاح: مصلحت
۷۸. سوت: صفیر	صوت: صدا
۷۹. سور: جشن	صور: شیپور
۸۰. سورت: تندی و شدت	صورت: ظاهر و چهره
۸۱. سیف: شمشیر	صیف: تابستان
۸۲. شست: انگشت دست	شصت: عدد ۶۰
۸۳. سبا: سرزمین سبا	صبا: باد صبا
۸۴. سُخْرَه : مسخره کردن	صَخْرَه: سنگ سخت و بزرگ
۸۵. سِرّه: پاک و خالص	صُرّه: کیسه زر
۸۶. مسلوب: سلب شده، گرفته شده	مصلوب: به صلیب کشیده شده
۸۷. مستور: پوشیده	مسطور: نوشته شده
۸۸. منسوب: نسبت داده شده	منصوب: گماشته شده به کاری
۸۹. نَسَب: تبار	نصب: قرارداد، گماشتن
۹۰. منصور: نصرت یافته، یاری شده	منثور: نوشته‌ای که به شعر و نظم نباشد
۹۱. نصر: پیروزی	نثر: در ادبیات متضاد نظم

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

ز - ذ - ظ - ض

۹۲. آذار: ماه اول سال رومی  
آزار: رنج
۹۳. آذر: ماه نهم  
آزر: نام پدر ابراهیم پیامبر
۹۴. تعویذ: حرز، دعای دفع بلا  
تعویض: عوض کردن
۹۵. جَزْر: پایین رفتن آب دریا  
جَذْر: ریشه عدد
۹۶. حَضْر: متضاد سفر  
حَذْر: پرهیز
۹۷. ذَقْن: چانه  
زَعْن: نوعی پرنده
۹۸. حوزِه: گستره و ناحیه  
حوضه: منطقه‌ای که آبهای به آن می ریزد.
۹۹. ذَرع: حدود یک متر  
زرع: کشاورزی
۱۰۰. زکی: پاک  
ذکی: باهوش و باذکاوت
۱۰۱. زَلَّت: لغزش و گناه  
ذَلَّت: خواری
۱۰۲. زمین: سرزمین، کرهٔ خاکی  
ضمین: ضامن، کفیل
۱۰۳. زمخت: خشن  
ضخامت: کلفتی
۱۰۴. زهر: سَم  
ظَهْر: پشت
۱۰۵. نظیر: همانند  
نذیر: ترساننده و بیم‌دهند
۱۰۶. ضمایم: جِ ضمیمه: پیوست  
ذمایم: جِ ذمیمه: ناپسند
۱۰۷. غَمَض: چشم پوشی  
عَمَز: سخن چینی، آشکارکردن رازها
۱۰۸. مذموم: ناپسند  
مضموم: دارای ضمه
۱۰۹. مرضی: مورد پسند و رضایت  
مرزی: مربوط به مرز
۱۱۰. زی: لباس / سوی  
ذی: صاحب و دارنده

۱۱۱. نغز: خوش	نقض: شکستن، زیر پا نهادن
۱۱۲. گذاردن: گذاشتن، نهادن، قراردادن	گزاردن: انجام دادن، ادا کردن، بیان کردن
۱۱۳. ضلال: گمراهی	ظلال: جِ ظِل: سایه زُلال: پاک
۱۱۴. قضا: حکم کردن، فرمان خدا	غذا: خوراک غذا: جنگ
۱۱۵. هزیمت: عقب نشینی و شکست	حزم: احتیاط هضم: گوار

## « و » ناخوانا

۱۱۶. خان: آقا	خوان: سفره
۱۱۷. خار: تیغ گیاهان	خوار: پست
۱۱۸. خاسته: بلند شده، پدید آمده	خواستته: طلب شده، خواهش
۱۱۹. خیش: گاوآهن	خویش: خود / خویشاوند
۱۲۰. خُرد: کوچک و ریز	خورد: بن ماضی خوردن / غذا

## تمرین

کلمه ی مناسب را انتخاب نمایید.

ساختمان، بنا کردن، آباد کردن - فرمانروایی

عمارت - امارت

و مرادش آن بود تا اهل شام مر او را نشناسند و بدو تولا نکنند و به (عمارت - امارت) وی رغبت ننمایند.

نور - ج. ضیعت، زمین زراعتی، دارایی

ضیا - ضیاع

او را گفتند: فلان مقدم فرمان یافت و از او (ضیا - ضیاع) بسیار مانده است و فرزندان او به درجه استقلال نرسیده اند.

# لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

## علم - الم

نشانه، پرچم - درد و رنج

تن را (علم - الم) طاعت بچشاند چنان که حلاوت معصیت چشاند.

## براعت - برائت

برتری و کمال - بیزاری، پاکی از عیب و تهمت

اما چون ضرورت انصاف نقاب حسد از جمال خویش بگشاید، و در آیات (براعت - برائت) و معجزات صناعت که این کتاب بر ذکر و اظهار بعضی ازان مشتمل است تأملی بسزا رود.

## عاجل - آجل

شتابان، اکنون، زمان حال - آینده

(عاجلی - آجلی) به تشویش محنت (عاجل - آجل) خلاف رای خردمندان است.

## مرعی - مرئی

رعایت شده - نمایان

و اگر مواضع حقوق را به امساک (نامرعی - نامرئی) گذارد، به منزلت درویشی باشد از لذات نعمت محروم.

## عمل - امل

رفتار و کردار - امید، آرزو

و پرسیدند از تصوّف؛ گفت: «کوتاهی (عمل - امل) است و مداومت بر (عمل - امل).»

## مؤونت - معونت

هزینه - یاری

مرا هیچ تدبیر موافق تر از صلح گریه نیست که در عین بلا مانده است و بی (مؤونت - معونت) من از آن خلاص نتواند یافت.

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

مآثر - معاصر آثار نیکو، کارهای پسندیده - هم عصر

سوابق خدمتکاران، نیکو پیش چشم دارد و مساعی و (مآثر - معاصر) ایشان بر صحیفه دل بنگارد و آن را ضایع و بی ثمرت نگرداند.

مأمور - معمور امرشده به کاری - آباد شده

و از مشهوران این طریقت یکی وی بوده است، ستوده به همه زبان‌ها اندر میان ملل و احوالش (مأمور - معمور) به صدق و اخلاص.

اجل - عجل زمان مرگ، مهلت - شتافتن

صیاد بی روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی (اجل - عجل) در خشکی نمیرد.

عبا - ابا جامه‌ای گشاد و بلند - خودداری

فزنه (عبا - ابا) نمود و گفت: مطاوعت ملک بر من فرض است، و بادیۀ فراق او بی شک دراز و بی پایان خواهد گذشت.

عزل - ازل برکنار کردن - زمان بی ابتدا

آن محتشم علم و عمل، آن محترم حکم (عزل - ازل)، آن صدیق توکل و اخلاص...

ستر - سطر پوشش - یک خط از نوشته

تا در قبضه او محفوظ بود و در (ستر - سطر) او از خلق محجوب گردد.

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

## سطرها - چهارپا

سطور - ستور

به صواب آن نزدیکتر که مزدوری چند حاضر آرم و (سطور - ستور) بسیار کرا گیرم و جمله به خانه برم.

## سقف قوسی ، طاقچه ، تک و منفرد - نوعی درخت

طاق - تاق

تو داری (طاق - تاق) ابرویی که جفتش نیست در عالم تویی آن کس که در عالم، به جفت ابروان (طاقی - تاقی)

## پیروی - بی معنی! خوش آیند، چاپ شده - پیروی شده

مطبوع - متبوع

راستی مردود و مهجور و حق منهزم و باطل مظفر، و (متابعت - مطابعت) هوا سنت (مطبوع - متبوع) و ضایع

گردانیدن احکام خرد

طریق مشروع.

## پیروی، پیروان - طبعها، سرشتها

اتباع - اطباع

تا تفحص تمام نفرمایم خود را در کشتن او معذور نشناسم، که (اتباع - اطباع) نفس و طاعت هوا رای راست و تدبیر

درست را بپوشاند.

## کالا، سود و منفعت - اطاعت شده پیروی ذات و سرشت

متاع - مطاع

فقیر نه آن بود که دستش از (متاع - مطاع) و زاد خالی بود، فقیر آن بود که (تبعش - طبعش) از مراد خالی بود.

## زندگانی - صحن خانه

حیات - حیاط

از آن که می داند که حق تعالی آنچه قسمت کرد در ازل - از خلق و رزق و اجل و (حیات - حیاط) و سعادت و

شقاوت - جز آن نباشد.

هور - حور

خورشید - زن زیبای بهشتی

چو (هورم - حورم) نهان و چو (هور - حور) آشکارا      ولیک از حقیقت نه حورم نه هورم

شبح - شبه

تن، کالبد، سایه - نوعی سنگ قیمتی، مانند

او خداوندی است که او را (شبح - شبه) نیست و او را در نتوان یافت به هیچ وجهی.

نواحی - نواهی

ناحیه‌ها، مناطق - امور نهی شده

بنده اندر گنّف اوامر و (نواحی - نواهی) بود و اندر سراپردۀ خود همیشه مشکور.

بحر - بهر

دریا - برای، بهره

بدان که ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از (بحر - بهر) طاعت ملوک.

هول - حول (هایل - حایل)

هراس، ترسناک - پیرامون، مانع و جداکننده

و انواع (هول - حول) و خطر و مؤونت حضر و مشقت سفر بهر انتفاع بر حریص آسانتر که دست دراز کردن برای قبض مال برسخی!

محمل - مهمل

کجاوه که بر شتر بندند - کلام بی معنی و بیهوده، رها شده

و گفت: مغبون آن کسی است که (محمل - مهمل) گذارد روزگار خویش به بطالت، و مسلط گرداند جوارح خود را بر هلاکت.

تهدید - تهدید

حد و مرز چیزی را تعیین کردن - ترسانیدن، بیم دادن

قدرتش اندر وی صلابت نی. سمع و بصرش اندر وی متجدد نی. کلامش اندر وی تبعیض و (تهدید - تهدید) نی.



# لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

## احرام - اهرام

حرم‌ها، لباس حج گزاری - هرم‌ها

همه عمر کعبه اقبال من در گاه او بوده است، اگر جان شیرین را عوضی شناسمی لبیک زنان (احرام - اهرام) خدمت گیرمی.

## حلال - هلال

روا، جایز - ماه نو

صانعی که به دست صنعت، بلال حبشی زنگی دل شب را داغ (حلال - هلال) بر جبین نهاد.

## غدیر - قدیر

آبگیر، تالاب - توانا

حی و علیم است. رؤوف و رحیم است. مرید و (غدیر - قدیر) است. سمیع و بصیر است.

## فراغ - فراق

آسودگی، رها شدن از کاری - جدایی ودوری

اگر مصلحت بینی به شهر اندر برای تو مقامی بسازم که (فراغ - فراق) عبادت از این به دست دهد و دیگران هم به برکت انفاس شما مستفید گردند.

## قدر - غدر

اندازه، ارزش، قوی - مکر و حيله، خیانت

و هر که ملک را بر (قدر - غدر) تحریض نماید و نقض عهد را در دل او سبک گرداند یاران و دوستان را در منجنیق بلا نهاده.

## غربت - قربت

دور شدن، دوری از وطن - نزدیکی

و لطافت طبع و اعتدال مزاج و صحت سریرت به اسرار ایشان دیدار دهد تا (غربت - قربت) محققان و رفعت کبرای ایشان ببینند و...

قرض - غرض

بدهی - قصد، هدف

این است مثل خردمند روشن رای که فرصت مصالحت دشمن به وقت حاجت فایت نگرداند و پس از حصول (قرض - غرض) از مراعات جانب حزم و احتیاط غافل نباشد.

غالب - قالب

چیره و مسلط، قسمت بیشتر چیزی - شکل، پیکر

صیادی ضعیف را ماهی قوی به دام اندر افتاد. طاقت حفظ آن نداشت ماهی بر او (غالب - قالب) آمد و دام از دستش در ربود و برفت.

الغا - القا

لغو کردن، باطل کردن - مطلبی را به ذهن کسی افکندن

هر چه خواهد میکند در کشور دل شاه عشق عقل را کو زهرهای تا حجتی (الغا - القا) کند

صواب - ثواب

راست و درست - پاداش

مصلحت آن است که از سر بصیرت اندیشه کامل کنی و وجه (صواب - ثواب) بشناسی.

ثمین - سمین

گرانبها - چاق

ابلهی را دیدم (ثمین - سمین). خلعتی (ثمین - سمین) در بر و مرکبی تازی در زیر و کلاهی مصری بر سر.

انتساب - انتصاب

نسبت داشتن - نصب کردن، گماشتن

اعرابی ای از گروهی چیزی خواست. گفتند: تو کیستی؟ گفت: سوء اکتساب مرا از (انتساب - انتصاب) بازنگهداشته است.

صورت - سورت

شکل، ظاهر - شدت اثر، تندی و تیزی

از حدت و (صورت - سورت) پادشاهان بر حذر باید بود که غالب همت ایشان به معظمت امور مملکت متعلق باشد.

# لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

رازها، نهفتن - پافشاری کردن

اسرار - اصرار

و هرگاه حوادث به عاقل محیط شود باید که در پناه صواب دود و برخطا(اسرار - اصرار) ننماید و آن را ثبات عزم نام نکند.

سنگ بزرگ و سخت - تمسخر، بیگاری

صخره - سخره

و گفته اند که همه تدبیرها (صخره - سخره) تقدیر است و هرچند خردمند پرهیز بیش کند به دام بلا نزدیک تر باشد.

درستی، نیک شدن - ابزار جنگ

صلاح - سلاح

و انتفاع از بندگان آنگاه میسر گردد که ذات ایشان بخرد و عفاف و هنر و (صلاح - سلاح) آراسته باشد.

خطا، فراموشی - هوشیاری

سهو - صحو

و پوشیده نیست که آدمی از (سهو - صحو) و غفلت و جرم و زلت، کم معصوم تواند بود.

روشنایی - ستایش

سنا - ثنا

و بیشتر سخن او(سنا - ثنا) بود و مدحت حق، و بیشتر عمل او طاعت، و بیشتر نظر او در لطایف صنع بود، و قدرت.

فرستاده - بانگ و فریاد، سوت

سفیر - صفیر

قلم را دانایان مشاطه ملک خوانده اند و (سفیر - صفیر) دل، و سخن تا بی قلم بود چون جان بی کالبد بود.

احسان محسنی	کنکور ۱۴۰۰	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات ( ۲۸ درصد کنکور )
-------------	------------	---

صیف - سیف

صیف - سیف

زراعتی که خواهند می کنند و همه زرع ایشان (صیفی - سیفی) بر آن کیش باشد و هیچ آب دیگر نخواهد...

شصت - شست

عدد ۶۰ - انگشت بزرگ، دام

مباش محو خانه فریب چو بیدل  
خدنگ ناز شکاری ز قید (شصت - شست) برون آ

صور - سور

ج. صورت، نقش ها - جشن

و به صحبت دوستان و برادران هم مناز، و بر وصال ایشان حریص مباش، که (صور - سور) آن از شیون قاصر است و اندوه بر شادی راجح.

رسا - رثا

بلند، رسنده - سوگواری

در سر آن زلف بی بخت (رسا - رثا) نتوان رسید چاره شبگیر بلندست این ره خوابیده را

صبا - سبا

باد خنک و رویاننده گلها، نماد پیام رسانی - نام سرزمین بلقیس

مگر کودکی که به بازیچه تیر از هر طرفی می انداخت، باد (صبا - سبا) تیر او را به حلقه انگشتی در بگذرانید.

حضر - حذر

جای حضور، منزل - پرهیز

پیوستن یاران در (حضر - حذر)، دیدار یکدیگر است و در سفر مکاتبه.

روضه - روزه

باغ، گلزار - از اعمال دینی

آن کس را که گامی در (روضه - روزه) او نهد، گام بر بال فرشتگان نیز به چشمش کوچک آید.

# لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

حوزه - حوضه

ناحیه، محدوده - ناحیه آبریز

در (حوزه-حوضه) ملکش تنی از زخمه ننالد جز گاه طرب چنگ به آهنگ بم و زیر

گذاردن - گزاردن

گذاشتن، نهادن، برقرار کردن - ادا کردن، انجام دادن

و حالی به مروت آن لایق تر که مکافات آن لازم شمیری و زودتر بندهای من ببری و سوائف وحشت را (فروگزاری - فروگذاری)، که این موافقت که میان ما تازه گشت سوابق مناقشت را برداشت و فضیلت وفاداری و شرف (حق گذاری - حق گذاری) بر خرد و رای تو پوشیده نماند.

زَلت - ذَلت

لغزش، خطا - خواری

یکی از ناموران گفته است: عزلت بدون عین علم (زلت - ذلت) است و بدون زای زهد، علت.

تعویذ - تعویض

دعای رفع بلا - عوض کردن

خون می چکد ز حلقه چشم رکاب تو (تعویذ - تعویض) چین حمایل ابرو چه می کنی؟

ذرع - زرع

واحد طول - کشاورزی

بدین شهر جده نه درخت است و نه (ذرع - زرع)، هرچه به کار آید از رستا آرند و از آنجا تا مکه هفتاد هزار (ذرع - زرع) است.

آذار - آزار

ماه اول بهار - رنج و عذاب

ابر (آذاری - آزاری) بر آمد باد نوروزی وزید وجه می می خواهم و مطرب که می گوید رسید

جزر - جزر

ریشه، اصل - پایین رفتن آب دریا

دریای عمان را عادت است که مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و به تدریج (جذر - جزر) کند و فرو نشستن گیرد تا ده دوازده گز.

مرزی - مرضی

مربوط به مرز - مورد پسند و رضایت

همیشه حق منصور بوده است و باطل مقهور، و ایزد تعالی خاتمت محمود و عاقبت (مرزی - مرضی) و اصحاب صلاح و دیانت و ارباب امانت را ارزانی داشته است.

ضلال - ظلال - زلال

گمراهی - ج. ظل: سایه‌ها، سایه‌بان - صاف و گوارا

ما را به خویش خوان و بر خویش بار ده  
 باشد که بعد از این برهیم از (ضلال - ظلال - زلال) خویش  
 خاموش باش و لب مگشا خواجه غنچه وار  
 می خند زیر لب تو به زیر (ضلال - ظلال - زلال) گل

ازار - عذار

لنگ، شلوار - رخسار، صورت

و گویند: کژدم در (ازار - عذار) او آشیان کرده بود!!!

نقض - نغز

شکستن - نیک

اما اکنون محقق گشت بدین دروغ ها که می گوید، و عذرهای (نقض - نغز) و دفع های شیرین که می نهد.

حرص - حرس - هرس

آزمندی، طمع - نگاهبانی، نگهبان - بریدن شاخه های زاید

چندانکه اندک وقوفی افتاد و فضیلت آن بشناختم به رغبت صادق و (حرص - حرس - هرس) غالب در تعلّم آن می کوشیدم.

هضم - حزم - هزم (هزیمت)

گوارش - دوراندیشی - شکست و عقب نشینی

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۴۰۰

هر که در مقدار طعام و شراب خود جانب حزم ننگه ندارد و چندان خورد که معده از (هضم - حزم - هزم) آن عاجز آید، او را دشمن خود باید شمرد.

قضا - غزا - غذا تقدیر و حکم الهی، فرمان دادن، قضاوت کردن - جنگ - خوردنی

پس سلطان برفت و به (قضا - غزا - غذا) در آن وقت، به سومنات شد. بیم آن افتاد که شکسته خواهد شد. از (قضا - غزا - غذا) از اسب فرود آمد و به گوشه‌ای شد و روی به خاک نهاد و آن پیراهن شیخ بر دست گرفت.

خواستہ - خاستہ طلب شده، خواهش - بلند شده، پدید آمده

بعد از آن دیدمش زن (خواستہ - خاستہ) و بیخ نشاطش بریده و گل هوشش پژمریده.

خوار - خار پست، زبون - تیغ

و عاجز تر ملوک آنست که از عواقب کارها غافل باشد و مهمات ملک را (خوار - خار) دارد، و هرگاه که حادثه بزرگ افتد و کار دشوار پیش آید موضع حزم و احتیاط را مهمل گذارد، و چون فرصت فایت شود و خصم استیلا یافت نزدیکان خود را متهم گرداند و بهر یک حوالت کردن گیرد.

به پیش عارض من گل بود (خار - خوار) چنان چون (خار - خوار) باشد پیش گل (خار - خوار)

## تاریخ ادبیات عمومی دهم

کتاب	نویسنده	کتاب	نویسنده
الهی نامه	عطار	اتاق آبی / کلاس نقاشی	سهراب سپهری
چشمه	نیما یوشیج (علی اسفندیاری)	ارزیابی شتاب زده / پیرمرد چشم ما بود	جلال آل احمد
داستان های صاحب‌دلان	به کوشش محمدی اشتهاردی	مهر و وفا	حافظ
قابوس نامه از آموختن ننگ مدار	عنصرالمعالی کیکاووس	اسرارالتوحید	محمدبن منور
دیوار	جمال میرصادقی	جمال و کمال / تفسیر سوره یوسف	احمدبن محمدبن زید طوسی
سفر به بصره / سفرنامه	ناصر خسرو	بوی گل و ریحان ها	سعدی
گلستان	سعدی	پاسداری از حقیقت / گوشواره عرش (مجموعه کامل شعرهای آیینی)	سیدعلی موسوی گرمارودی
سیاست نامه	خواجه نظام الملک توسی	بیداد ظالمان	سیف فرغانی
همای رحمت	سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)	دریادلان صف شکن	مرتضی آوینی، به نقل از مجله ادبیات داستانی
اسرارالتوحید	محمد بن منور	خاک آزادگان	سپیده کاشانی (سرور اعظم باکوچی)
شیرزنان ایران / من زنده‌ام گلستان،	معصومه آباد	رستم و اشکیوس / شاهنامه	فردوسی
	سعدی	گردآفرید	فردوسی
دلیران و مردان ایران زمین	محمود شاهرخی (جذبه)	طوطی و بقال / مثنوی معنوی	مولوی
اخلاق محسنی	حسین واعظ کاشفی	خسرو	عبدالحسین وجدانی
لطایف الطوایف	فخرالدین علی صفی	سمفونی پنجم جنوب،	نزار قبانی
مزار شاعر	فرانسوا کوپه	عظمت نگاه مائده های زمینی و مائده های تازه،	آندره ژید
سه پرسش	تولستوی	الهی	خواجه عبدالله انصاری

## تفکیک آثار منظوم و منثور

آثار منظوم ادبیات دهم	آثار منثور ادبیات دهم	آثار منظوم ادبیات دهم	آثار منثور ادبیات دهم
الهی نامه	داستان های صاحب‌دلان	گردآفرید	اتاق آبی / کلاس نقاشی
چشمه	قابوس نامه	طوطی و بقال / مثنوی معنوی	ارزیابی شتاب زده / پیرمرد چشم ما بود
گلستان	دیوار	سمفونی پنجم جنوب،	اسرارالتوحید
همای رحمت	سفر به بصره / سفرنامه	عظمت نگاه	جمال و کمال / تفسیر سوره یوسف
دلیران و مردان ایران زمین	گلستان	الهی	دریادلان صف شکن
مهر و وفا	سیاست نامه	بوی گل و ریحان ها	خسرو
بیداد ظالمان	لطایف الطوایف	پاسداری از حقیقت	اسرارالتوحید
خاک آزادگان	مزار شاعر	گوشواره عرش	شیرزنان ایران / من زنده‌ام
رستم و اشکیوس / شاهنامه	سه پرسش	مائده های زمینی و مائده های تازه	اخلاق محسنی



## آثار خارجی ادبیات دهم

نام مترجم	نام نویسنده	نام اثر	نام مترجم	نام نویسنده	نام اثر
ذکر نشده	آندره ژید	مائده های زمینی و مائده های تازه	ذکر نشده	فرانسوا کوپه	مزار شاعر
ذکر نشده	نزار قبّانی	سَمفونی پنجم جنوب،	ذکر نشده	تولستوی	سه پرسش

### نکات خیلی مهم:

- (۱) مزار شاعر « نوشته ی فرانسوا کوپه اما در عظمت فردوسی است
- (۲) تخلص محمود شاهرخی: جذبه
- (۳) نام دیگر سپیده کاشانی: سرور اعظم باکوچی
- (۴) تخلص محمدحسین بهجت تبریزی: شهریار
- (۵) دریادلان صف شکن نوشته ی مرتضی آوینی نیست. به نقل از او است.
- (۶) دریادلان صف شکن در مجله ی ادبیات داستانی آمده است
- (۷) گوشواره ی عرش مجموعه ی کامل از اشعار آیینی است
- (۸) جمال و کمال تفسیری از سوره ی حضرت یوسف (ع) است
- (۹) اتاق آبی نوشته ی سراهب سپهری هست اما مجموعه شعر نیست. به نثر است
- (۱۰) تخلص علی اسفندیاری: نیما یوشیج

## تاریخ ادبیات عمومی یازدهم

کتاب	نویسنده	کتاب	نویسنده
فرهاد و شیرین	وحشی بافقی	تحفه الاحرار / زاغ و کبک	جامی
نیکی / بوستان	سعدی	اسرارنامه	عطار
بهارستان	جامی	زندگانی جلال‌الدین محمد	بدیع الزمان فروزانفر
قاضی بُست / تاریخ بیهقی	ابوالفضل بیهقی	اسرار التوحید	محمد بن منور
روزها	محمد علی اسلامی ندوشن	میثاق دوستی	لطفعلی صورنگر
لیلی و مجنون	حکیم نظامی گنجه ای	تذکره الاولیا	عطار
مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد،	نجم الدین رازی (معروف به دایه)	غزلیات شمس	جلال الدین محمد مولوی
در امواج سند	مهدي حمیدی شیرازی	به یاد ۲۲ بهمن	سیدضیاءالدین شفیعی
گلستان	سعدی	هم صدا با حلق اسماعیل	سید حسن حسینی
عباس میرزا، آغازگری تنها	مجید واعظی	صبح بی تو	قیصر امین پور
زندان موصل (خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزئی)	کامور بخشایش	کاوه دادخواه	غلامحسین یوسفی
حملة حیدری	بازل مشهدی	روضه خلد	مجد خوافی
وطن	نظام وفا	جوامع الحکایات و لوامع الروایات	محمد عوفی
کلیله و دمنه	ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی	شلوارهای وصله دار	رسول پرویزی
سه دیدار	نادر ابراهیمی	ماه نو و مرغان آواره،	رابیندرانات تاگور
پیامبر و دیوانه	جبران خلیل جبران	دیوان غربی ... شرقی	یوهان ولفگانگ گوته
پرنده ای به نام آذرباد،	ریچارد باخ، ترجمه سودابه پرتوی	شاهنامه،	فردوسی

## تفکیک آثار منظوم و منثور ادبیات یازدهم

آثار منظوم ادبیات یازدهم	آثار منثور ادبیات یازدهم	آثار منظوم ادبیات یازدهم	آثار منثور ادبیات یازدهم
فرهاد و شیرین	بهارستان	روضه خلد	
نیکی / بوستان	قاضی بُست / تاریخ بیهقی	جوامع الحکایات و لوامع الروایات	
لیلی و مجنون	روزها	شلوارهای وصله دار	شاهنامه،
در امواج سند	مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد،	به یاد ۲۲ بهمن	هم صدا با حلق اسماعیل
گلستان	عباس میرزا، آغازگری تنها	اسرارنامه	کاوه دادخواه
حملة حیدری	زندان موصل (خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزئی)	زندگانی جلال‌الدین محمد	
وطن	کلیله و دمنه	اسرار التوحید	
تحفه الاحرار / زاغ و کبک	سه دیدار	میثاق دوستی	
غزلیات شمس		تذکره الاولیا	
صبح بی تو		کاوه دادخواه	

## آثار خارجی ادبیات یازدهم

نام مترجم	نام نویسنده	نام اثر	نام مترجم	نام نویسنده	نام اثر
ذکر نشده	رایبندرانات تاگور	ماه نو و مرغان آواره،	ذکر نشده	جبران خلیل جبران	پیامبر و دیوانه
ذکر نشده	یوهان ولفگانگ گوته	دیوان غربی ... شرقی	سوسدابه پرتوی	ریچارد باخ	پرنده ای به نام آذرباد
			نصرالله منشی	ذکر نشده	کلیله و دمنه

### نکات خیل مهم

- (۱) « پرنده ای به نام آذرباد » نوشته ی ریچارد باخ و ترجمه ی سودابه پرتوی است
- (۲) « پرنده ای به نام آذرباد » تنها اثر خارجی ادبیات یازدهم است که علاوه بر اسم نویسنده، اسم مترجم آن ذکر شده است: سودابه پرتوی
- (۳) کلیله و دمنه نوشته ی نصرالله منشی نیست بلکه ترجمه ی او است
- (۴) کلیله و دمنه تنها اثری است که اسم نویسنده ی آن ذکر نشده اما اسم مترجم آن آمده است
- (۵) « زندان موصل » نوشته ی کامور بخشایش است اما شرح خاطرات اصغر رباط جزئی است
- (۶) « کاوه ی دادخواه » نوشته ی غلامحسین یوسفی و به نثر است
- (۷) نام دیگر نجم الدین رازی نجم دایه است
- (۸) غزلیات شمس سروده ی مولانا است که به خاطر علاقه ی زیاد به شمس به نام او شعر سروده است
- (۹) فرهاد و شیرین سروده ی وحشی بافقی و شیرین و فرهاد سروده ی نظامی گنجوی است

فرهاد و شیرین	شیرین و فرهاد	قصه های شیرین فرهاد
وحشی بافقی	نظامی گنجوی	احمد عربلی

## تاریخ ادبیات عمومی دوازدهم

کتاب	نویسنده	کتاب	نویسنده
ملکال ذکر تو گویم	سنایی غزنوی	آزادی	عارف قزوینی
شکر نعمت / گلستان	سعدی	دفتر زمانه	فرخی یزدی
کلیله و دمنه	نصرالله منشی	خاکریز / روایت سنگرسازان ۲	عیسی سلمانی لطف آبادی
مست و هشیار	پروین اعتصامی	دماوندیه	ملک الشعراى بهار
در مکتب حقایق	حافظ	قصه شیرین فرهاد	احمد عربلو
مثنوی معنوی	مولانا	فیه مافیه	مولانا
فی حقیقه العشق	سهروردی	تمهیدات	عین القضاة همدانی
صبح ستاره باران مثل درخت در شب باران	محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)	از پاریز تا پاریس	محمدابراهیم باستانی پاریزی
تذکره الاولیا	عطار	کوبیر	علی شریعتی
بخارای من ایل من	محمد بهمن بیگی	دری به خانه خورشید	سلمان هراتی
تیرانا	محمدرضا رحمانی (مهرداد اوستا)	ساتتاماریا	مجموعه آثار سید مهدی شجاعی
شکوه چشمان تو	مرتضی امیری اسفندقه	شاهنامه	فردوسی
گلستان	سعدی	خوان هشتم در حیاط کوچک پاییز در زندان	مهدی اخوان ثالث ماث / م. امید
ای میهن	ابوالقاسم لاهوتی	منطق الطیر	عطار
سندبادنامه	ظهیری سمرقندی	کباب غاز	محمد علی جمالزاده
ارمیا	رضا امیرخانی	هوا را از من بگیر خنده ات را نه	پابلو نرودا
مسافر	یوهان کریستف فردریش شیلر	عشق جاودانی / غزلواره ها	شکسپیر
قصه های دو شنبه / آخرین درس	آلفونس دوده ترجمه عبدالحسین زرین کوب		

## تفکیک آثار منظوم و منثور ادبیات دوازدهم

آثار منظوم ادبیات یازدهم	آثار منثور ادبیات یازدهم	آثار منظوم ادبیات دوازدهم	آثار منثور ادبیات دوازدهم
ملکال ذکر تو گویم	شکر نعمت / گلستان	شکر نعمت / گلستان	ملکال ذکر تو گویم
شکر نعمت / گلستان	کلیله و دمنه	کلیله و دمنه	شکر نعمت / گلستان
شکوه چشمان تو	فی حقیقه العشق	خوان هشتم در حیاط کوچک پاییز در زندان	از پاریز تا پاریس
مست و هشیار	تذکره الاولیا	منطق الطیر	کوبیر
در مکتب حقایق	بخارای من ایل من	هوا را از من بگیر خنده ات را نه	ساتتاماریا
مثنوی معنوی	تیرانا	عشق جاودانی / غزلواره ها	سندبادنامه
دماوندیه	خاکریز / روایت سنگرسازان ۲	مسافر	ارمیا
صبح ستاره باران مثل درخت در شب باران	قصه شیرین فرهاد	شاهنامه	کباب غاز
آزادی	قصه های دو شنبه / آخرین درس	دفتر زمانه	

## آثار خارجی ادبیات دوازدهم

نام مترجم	نام نویسنده	نام اثر	نام مترجم	نام نویسنده	نام اثر
ذکر نشده	شکسپیر	غزلواره ها	ذکر نشده	پابلو نرودا	هوا را از من بگیر خنده ات را نه
عبدالحسین زرین کوب	آلفونس دوده	قصه های دو شنبه / آخرین درس	ذکر نشده	یوهان کریستف فردریش شیلر	مسافر
			نصرالله منشی	ذکر نشده	کلیله و دمنه

### نکات خیلی مهم

- (۱) « قصه های دوشنبه » تنها اثر خارجی ادبیات دوازدهم است که نام مترجم آن ذکر شده است
- (۲) « قصه های دوشنبه » نوشته ی آلفونس دوده و ترجمه عبدالحسین زرین کوب است
- (۳) منطق الطیر به زبان پرندگان است
- (۴) کلیله و دمنه به زبان حیوانات است
- (۵) تخلص مهدی اخوان ثالث: م. امید
- (۶) « ماث » تخلص مهدی اخوان ثالث نیست بلکه سرواژه ی نام او است. تخلص او « م. امید » است
- (۷) «سانتاماریا » یک اثر ایرانی است و نباید فریب اسمش را خورد
- (۸) سانتاماریا مجموعه داستان است
- (۹) سانتاماریا نوشته ی سید مهدی شجاعی است
- (۱۰) تخلص محمدرضا شفیعی کدکنی: م . سرشک
- (۱۱) فیه مافیه به نثر و نوشته ی مولانا است. تمام آثار مولانا منظوم نیستند
- (۱۲)

فرهاد و شیرین	شیرین و فرهاد	قصه های شیرین فرهاد
وحشی بافقی	نظامی گنجوی	احمد عربلی

## کل تاریخ ادبیات عمومی دهم، یازدهم و دوازدهم

نویسنده	کتاب	نویسنده	کتاب
سهراب سپهری	اتاق آبی / کلاس نقاشی	عطار	الهی نامه
جلال آل احمد	ارزیابی شتاب زده / پیرمرد چشم ما بود	نیما یوشیج ( علی اسفندیاری)	چشمه
حافظ	مهر و وفا	به کوشش محمدی اشتهاردی	داستان های صاحب‌دلان
محمد بن منور	اسرار التوحید	عنصر المعالی کیکاووس	قابوس نامه از آموختن ننگ مدار
احمد بن محمد بن زید طوسی	جمال و کمال / تفسیر سوره یوسف	جمال میرصادقی	دیوار
سعدی	بوی گل و ریحان ها	ناصر خسرو	سفر به بصره / سفرنامه
سید علی موسوی گرمارودی	پاسداری از حقیقت / گوشواره عرش ( مجموعه کامل شعرهای آیینی)	سعدی	گلستان
سیف فرغانی	بیداد ظالمان	خواجه نظام الملک توسی	سیاست نامه
مرتضی آوینی، به نقل از مجله ادبیات داستانی	دریادلان صف شکن	سید محمد حسین بهجت تبریزی ( شهریار)	همای رحمت
سپیده کاشانی ( سرور اعظم باکوچی)	خاک آزادگان	محمد بن منور	اسرار التوحید
فردوسی	رستم و اشکبوس / شاهنامه	معصومه آباد	شیرزنان ایران / من زنده‌ام
فردوسی	گردآفرید	سعدی	گلستان،
مولوی	طوطی و بقال / مثنوی معنوی	محمود شاهرخی (جذبه)	دلبران و مردان ایران زمین
عبدالحسین وجدانی	خسرو	حسین واعظ کاشفی	اخلاق محسنی
نزار قبّانی	سَمفونی پنجم جنوب،	فخرالدین علی صفی	لطایف الطوائف
آندره ژید	عظمت نگاه مائده های زمینی و مائده های تازه،	فرانسوا کوپه	مزار شاعر
خواجه عبدالله انصاری	الهی	تولستوی	سه پرسش
جامی	تحفه الاحرار / زاغ و کبک	وحشی بافقی	فرهاد و شیرین
عطار	اسرارنامه	سعدی	نیکی / بوستان
بدیع الزمان فروزانفر	زندگانی جلال‌الدین محمد	جامی	بهارستان
محمد بن منور	اسرار التوحید	ابوالفضل بیهقی	قاضی بست / تاریخ بیهقی
لطفعلی صورتگر	میثاق دوستی	محمدعلی اسلامی ندوشن	روزها
عطار	تذکره الاولیا	حکیم نظامی گنجه ای	لیلی و مجنون
جلال الدین محمد مولوی	غزلیات شمس	نجم الدین رازی (معروف به دایه)	مِرصاد العباد مِنَ الْمَبْدَأِ إِلَى الْمَعَادِ،
سیدضیاءالدین شفیعی	به یاد ۲۲ بهمن	مهدي حميدي شیرازی	در امواج سند
سید حسن حسینی	هم صدا با حلق اسماعیل	سعدی	گلستان
قیصر امین پور	صبح بی تو	مجید واعظی	عبّاس میرزا، آغازگری تنها
غلامحسین یوسفی	کاوه دادخواه	کامور بخشایش	زندان موصل (خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزئی)

حملة حيدري	بازل مشهدي	روضه خلد	مجد خوافي
وطن	نظام وفا	جوامع الحكايات و لوامع الروايات	محمد عوفي
كليله و دمنه	ترجمة نصرالله منشي	شلوارهای وصله دار	رسول پرويزي
سه دیدار	نادر ابراهيمي	ماه نو و مرغان آواره،	راييندرانات تاگور
پيامبر و ديوانه	جبران خليل جبران	ديوان غربی ... شرقی	يوهان ولفگانگ گوته
پرنده ای به نام آذرباد،	ريچارد باخ، ترجمه سودابه پرتوی	شاهنامه،	فردوسی
ملکال ذکر تو گویم	سنایی غزنوی	آزادی	عارف قزوینی
شکر نعمت / گلستان	سعدی	دفتر زمانه	فرخی یزدی
كليله و دمنه	نصرالله منشي	خاکریز / روایت سنگسازان ۲	عیسی سلمانی لطف آبادی
مست و هشیار	پروین اعتصامي	دماوندیه	ملک الشعراي بهار
در مکتب حقایق	حافظ	قصه شیرین فرهاد	احمد عربلو
مثنوی معنوی	مولانا	فیه مافیه	مولانا
فی حقیقه العشق	سهروردی	تمهیدات	عین القصات همدانی
صبح ستاره باران مثل درخت در شب باران	محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)	از پاریز تا پاریس	محمد ابراهیم باستانی پاریزی
تذکره الاولیا	عطار	کویر	علی شریعتی
بخارای من ایل من	محمد بهمن بیگی	دری به خانه خورشید	سلمان هراتی
تیرانا	محمد رضا رحمانی (مهرداد اوستا)	سانتاماریا	مجموعه آثار سید مهدی شجاعی
شکوه چشمان تو	مرتضی امیری اسفندقه	شاهنامه	فردوسی
گلستان	سعدی	خوان هشتم در حیاط کوچک پاییز در زندان	مهدی اخوان ثالث ماث / م. امید
ای میهن	ابوالقاسم لاهوتی	منطق الطیر	عطار
سندبادنامه	ظهیری سمرقندی	کباب غاز	محمد علی جمالزاده
ارمیا	رضا امیرخانی	هوا را از من بگیر خنده ات را نه	پابلو نرودا
مسافر	يوهان کریستف فردریش شیلر	عشق جاودانی / غزلواره ها	شکسپیر
قصه های دو شنبه / آخرین درس	آلفونس دوده ترجمه عبدالحسین زرین کوب		

## تفکیک آثار منظوم و منثور

آثار منظوم	آثار منثور	آثار منظوم	آثار منثور
الهی نامه	داستان های صاحب‌دلان	گُردآفرید	اتاق آبی / کلاس نقاشی
چشمه	قابوس نامه	طوطی و بقال / مثنوی معنوی	ارزیابی شتاب زده / پیرمرد چشم ما بود
گلستان	دیوار	سَمفونی پنجم جنوب،	اسرار التّوحید
همای رحمت	سفر به بصره / سفرنامه	عظمت نگاه	جمال و کمال / تفسیر سوره یوسف
دلبران و مردان ایران زمین	گلستان	الهی	دریادلان صف شکن
مهر و وفا	سیاست نامه	بوی گل و ریحان ها	خسرو
بیداد ظالمان	لطایف الطّوایف	پاسداری از حقیقت	اسرار التّوحید
خاک آزادگان	مزار شاعر	گوشواره عرش	شیرزنان ایران / من زنده‌ام
رستم و اشکبوس / شاهنامه	سه پرشش	مائده های زمینی و مائده های تازه	اخلاق محسنی
فرهاد و شیرین	بهارستان	شاهنامه،	روضه خلد
نیکی / بوستان	قاضی بُست / تاریخ بیهقی	هم صدا با حلق اسماعیل	جوامع الحکایات و لوامع الروایات
لیلی و مجنون	روزها	کاوه دادخواه	شلوارهای وصله دار
در امواج سند	مِرصاد العباد مِنَ المبدأ الی المعاد،	دری به خانه خورشید	به یاد ۲۲ بهمن
گلستان	عبّاس میرزا، آغازگری تنها	ای میهن	اسرارنامه
حملة حیدری	زندان موصل (خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزئی)	خوان هشتم در حیاط کوچک پاییز در زندان	زندگانی جلال‌الدین محمد
وطن	کلیله و دمنه	منطق الطیر	اسرار التّوحید
تحفه الاحرار / زاغ و کبک	سه دیدار	هوا را از من بگیر خنده ات را نه	میثاق دوستی
غزلیات شمس		عشق جاودانی / غزلواره ها	تذکره الاولیا
صبح بی تو		مسافر	کاوه دادخواه
ملکال ذکر تو گویم	شکر نعمت / گلستان	شاهنامه	فیه مافیہ
شکر نعمت / گلستان	کلیله و دمنه	دفتر زمانه	تمهیدات
شکوه چشمان تو	فی حقیقه العشق	دماوندیه	از پاریز تا پاریس
مست و هشیار	تذکره الاولیا	صبح ستاره باران مثل درخت در شب باران	کویر
در مکتب حقایق	بخارای من ایل من	آزادی	سانتاماریا
مثنوی معنوی	تیرانا		سندبادنامه
	خاکریز / روایت سنگ‌سازان ۲		ارمیا
	قصه شیرین فرهاد		کباب غاز
	قصه های دو شنبه / آخرین درس		



## آثار خارجی ادبیات عمومی

نام مترجم	نام نویسنده	نام اثر	نام مترجم	نام نویسنده	نام اثر
ذکر نشده	آندره ژید	مائده های زمینی و مائده های تازه	ذکر نشده	فرانسوا کوپه	مزار شاعر
ذکر نشده	نزار قبّانی	سَمفونی پنجم جنوب،	ذکر نشده	تولستوی	سه پرسش
ذکر نشده	رایبندرانات تاگور	ماه نو و مرغان آواره،	ذکر نشده	جبران خلیل جبران	پیامبر و دیوانه
ذکر نشده	یوهان ولفگانگ گوته	دیوان غربی ... شرقی	سوسدابه پرتوی	ریچارد باخ	پرنده ای به نام آذرباد
نصراالله منشی	ذکر نشده	کلیله و دمنه	نصراالله منشی	ذکر نشده	کلیله و دمنه
ذکر نشده	شکسپیر	غزلواره ها	ذکر نشده	پابلو نرودا	هوا را از من بگیر خنده ات را نه
عبدالاحسین زرین کوب	آلفونس دوده	قصه های دو شنبه / آخرین درس	ذکر نشده	یوهان کریستف فردریش شیلر	مسافر

### نکات خیلی مهم:

- ۱) مزار شاعر « نوشته ی فرانسوا کوپه اما در عظمت فردوسی است
- ۲) تخلص محمود شاهرخی: جذبه
- ۳) نام دیگر سپیده کاشانی: سرور اعظم باکوچی
- ۴) تخلص محمدحسین بهجت تبریزی: شهریار
- ۵) دریادلان صف شکن نوشته ی مرتضی آوینی نیست. به نقل از او است.
- ۶) دریادلان صف شکن در مجله ی ادبیات داستانی آمده است
- ۷) گوشواره ی عرش مجموعه ی کامل از اشعار آیینی است
- ۸) جمال و کمال تفسیری از سوره ی حضرت یوسف (ع) است
- ۹) اتاق آبی نوشته ی سراهب سپهری هست اما مجموعه شعر نیست. به نثر است
- ۱۰) تخلص علی اسفندیاری: نیما یوشیج
- ۱۱) « پرنده ای به نام آذرباد » نوشته ی ریچارد باخ و ترجمه ی سودابه پرتوی است
- ۱۲) « پرنده ای به نام آذرباد » تنها اثر خارجی ادبیات یازدهم است که علاوه بر اسم نویسنده، اسم مترجم آن ذکر شده است: سودابه پرتوی
- ۱۳) کلیله و دمنه نوشته ی نصراالله منشی نیست بلکه ترجمه ی او است
- ۱۴) کلیله و دمنه تنها اثری است که اسم نویسنده ی آن ذکر نشده اما اسم مترجم آن آمده است
- ۱۵) « زندان موصل » نوشته ی کامور بخشایش است اما شرح خاطرات اصغر رباط جزئی است
- ۱۶) « کاوه ی دادخواه » نوشته ی غلامحسین یوسفی و به نثر است
- ۱۷) نام دیگر نجم الدین رازی نجم دایه است
- ۱۸) غزلیات شمس سروده ی مولانا است که به خاطر علاقه ی زیاد به شمس به نام او شعر سروده است
- ۱۹) فرهاد و شیرین سروده ی وحشی بافقی و شیرین و فرهاد سروده ی نظامی گنجوی است
- ۲۰) « قصه های دوشنبه » تنها اثر خارجی ادبیات دوازدهم است که نام مترجم آن ذکر شده است
- ۲۱) « قصه های دوشنبه » نوشته ی آلفونس دوده و ترجمه عبدالاحسین زرین کوب است
- ۲۲) منطق الطیر به زبان پرندگان است

۲۳) کلیله و دمنه به زبان حیوانات است

۲۴) تخلص مهدی اخوان ثالث: م. امید

۲۵) « ماث » تخلص مهدی اخوان ثالث نیست بلکه سرواژه ی نام او است. تخلص او « م. امید » است

۲۶) «سانتاماریا » یک اثر ایرانی است و نباید فریب اسمش را خورد

۲۷) سانتاماریا مجموعه داستان است

۲۸) سانتاماریا نوشته ی سید مهدی شجاعی است

۲۹) تخلص محمدرضا شفیعی کدکنی: م . سرشک

۳۰) فیه مافیه به نثر و نوشته ی مولانا است. تمام آثار مولانا منظوم نیستند

(۳۱)

فرهاد و شیرین	شیرین و فرهاد	قصه های شیرین فرهاد
وحشی بافقی	نظامی گنجوی	احمد عربلی